

بسم الله الرحمن الرحيم



مواد مخدر و رؤیای عارفانه

سینا صابری

|                     |                                                               |
|---------------------|---------------------------------------------------------------|
| سرشناسه             | : صابری، سینا، ۱۳۶۸ -                                         |
| عنوان و نام پدیدآور | : Saberi, Sina                                                |
| مشخصات نشر          | : عنوان و نام پدیدآور : مواد مخدر و رویای عارفانه/سینا صابری. |
| مشخصات ظاهری        | : مشهد: آرسس، ۱۳۹۹.                                           |
| شابک                | : ۱۰۲ ص.                                                      |
| وضعیت فهرست نویسی   | : ۹۰۰۰۰ ریال ۸-۴۷۲۴۶۵۶۲۲-۶۷۸:                                 |
| یادداشت             | : فبیا                                                        |
| موضوع               | : کتابنامه: ص. ۹۷.                                            |
| موضوع               | : عرفان                                                       |
| موضوع               | : Mysticism                                                   |
| موضوع               | : مواد مخدر                                                   |
| موضوع               | : Narcotics                                                   |
| موضوع               | : آداب طریقت                                                  |
| موضوع               | : Customs of the order*                                       |
| موضوع               | : داروها در ادبیات                                            |
| موضوع               | : Drugs in literature                                         |
| موضوع               | : شعر فارسی -- مجموعه‌ها                                      |
| موضوع               | : Persian poetry -- Collections                               |
| رده بندی کنگره      | : BP۲۸۶                                                       |
| رده بندی دیویی      | : ۲۹۷/۸۳                                                      |
| شماره کتابشناسی ملی | : ۶۱۷۵۸۴۵                                                     |

عنوان کتاب: مواد مخدر و رؤیای عارفانه

نویسنده: سینا صابری

طراحی جلد: حمیدرضا رضوانی اول

نوبت چاپ: اول - بهار ۱۳۹۹

شمارگان: ۳۰۰

چاپ و صحافی: گاندی

نشر آرسس: ۰۹۱۵۵۰۲۱۳۷۵

شابک: ۸-۴۷-۶۵۶۲۲-۶۷۸

قیمت: ۹۰۰۰ تومان

وب سایت سینا صابری: [www.ssaberi.com](http://www.ssaberi.com)

## فهرست

|                                           |    |
|-------------------------------------------|----|
| مقدمه.....                                | ۹  |
| رؤیای عارفانه در پندار برخی مسلمانان..... | ۱۲ |
| علل روی آوردن به مخدر.....                | ۲۱ |
| اهمیت شناخت موضوع.....                    | ۲۳ |
| تاثیر مواد مخدر بر عملکرد مغز.....        | ۲۸ |
| بحث لغوی و اصطلاحی.....                   | ۳۴ |
| ۱. افیون.....                             | ۳۵ |
| ۲. بنگ.....                               | ۳۶ |
| ۳. تریاق.....                             | ۳۸ |
| ۴. تریاک.....                             | ۳۹ |
| ۵. تنباکو.....                            | ۴۲ |
| ۶. چرس.....                               | ۴۴ |
| ۷. حشیش.....                              | ۴۵ |
| ۸. خشخاش.....                             | ۴۵ |

۹. زاد مهران..... ۴۶
۱۰. شاه دانج..... ۴۶
۱۱. سبزک..... ۴۷
۱۲. شقایق الانعمان..... ۴۷
۱۳. شوکران..... ۴۸
۱۴. شیره..... ۴۸
۱۵. شیرافکن..... ۴۹
۱۶. فلونیا..... ۴۹
۱۷. گیہ..... ۵۰
۱۸. مهر گیاه..... ۵۰
۱۹. ورق الخیال..... ۵۰

افراد و گروه های متمایل به رؤیای عارفانه..... ۵۱

۱. صائب تبریزی..... ۵۲
۲. صفی اصفهانی..... ۵۵
۳. گل شاه..... ۵۹
۴. برخی غالیان..... ۶۱
۵. برخی فرق صوفیه..... ۶۳
۶. نقطویه..... ۷۱

۷. حشاشین.....۷۳

۸. حیدریه.....۷۹

۹. بکتاشیه.....۸۳

۱۰. ابدالان روم.....۸۵

۱۱. فقرا.....۸۶

۱۲. قلندریه.....۸۷

۱۳. لعل شهبازیه.....۹۱

۱۴. روحانیه.....۹۲

۱۵. واصلیه.....۹۳

۱۶. خانقاه درویش کوتوال.....۹۵

نتیجه.....۹۶

منابع.....۹۷



## مقدمه

انسان ها از هزاره های دور تا به امروز همواره سعی در بهبود کمیت و کیفیت ابعاد گوناگون زندگی خود داشته و در این مسیر از هرچه برای وی آماده و فراهم می گردید بهره می گرفت چه اینکه مشاهده شد در بعد علوم و فنون هر روز به پیشرفت در ابزار و وسایل نائل گردید و نیز در بعد روحانیات و معنویات با انواع روش های حلال و حرام سعی در رسیدن به آرامش روحی و یا کشف امور معنوی گام برداشت که این امور حلال و حرام را در آموزه های شرق عالم تا غرب آن مشاهده می کنیم.

این بعد معنوی از مهمترین بخش های زندگانی انسان بود و خواهد ماند چراکه آرامش و رهایی از این دنیای رنگارنگ از یک سو و تصور اینکه کشف ناشناخته های ماوراء آن می تواند برای بشر، ارمغان روشنی را به همراه آورد از محرک های مهم جریان سازی معنوی گردید.

اما یکی از مهمترین محرک های رهایی از تعلقات دنیوی در نزد برخی عرفان های موجود در جهان، مواد مخدر می باشد که بسته به نوع آنها و چگونگی مزاج مصرف کنندگان آنها شدت و ضعفشان نیز متفاوت می باشد

چنانکه سیگارهای رایج در پایین ترین درجه ی اثرگذاری و قارچ های توهم زا در یکی از بالاترین درجات اثر بخشی نمود پیدا کرده اند.

علت اصلی بهره گیری از این عنصر در ابعاد معنوی را در دو بخش عمده می توان یافت که اولاً دسترسی به ماده اولیه و مخدر به راحتی و سهولت امکان پذیر است حال اینکه در عرفان واقعی، ترک برخی اعمال و انجام برخی اعمال از حوصله ی بسیاری از انسان ها خارج است چنانکه بسیاری از افراد از گفتن ذکرهای طولانی، روزه گرفتن و سایر از این دست اعمال گریزان می باشند؛ ثانیاً اثر مواد مخدر، بسیار سریع می باشد و باز این بخلاف عرفان حقیقی می باشد که می بایست سالک و بنده، سال های سال تلاش کند تا شاید روزی از عالم الهی و نه شیطانی روزنه ای از نور برای او پدیدار گردد. چنانکه میرچا الیاده در این باره می نویسد:

« ما باید نقش حشیش و سایر مواد مخدر را در تصوف اسلامی فرقه حشاشیه نیز متذکر شویم. هر چند که پارساترین اولیا، هرگز به چنین مواد جایگزینی متوسل نشده بوده اند. سرانجام با انتشار اسلام در میان ترک های آسیای مرکزی، برخی عناصر شمنی توسط صوفیان مسلمان جذب شد»<sup>۱</sup>

این نکته نیز بد نیست به آن اشاره شود که گفتیم الهی و نه شیطانی چرا که میان عرفان الهی که از بندگی حقیقی بدست آمده است و آنچه بر اثر اعمالی منهی عنه و شیطانی به وجود آمده است تفاوت فراوانی می باشد که اگرچه برای بسیاری از افراد قابل شناسایی نمی باشد اما تفاوت در منشأ داشته و این امر سختی است بجهت تشخیص عرفان الهی از غیر آن زیرا سالک تصور می کند عمل خارق العاده و ماوراء الطبیعی که به ظهور می رسد به سبب نماز و روزه و... می باشد حال اینکه ممکن است در میان اعمالش، اذکاری نیز به کار برده است که الهی نبوده و از طریق دیگری سبب ظهور خوارق عادت شده و این مطلب در کتب علوم غریبه بسیار مشاهده می شود.

به هر ترتیب پرداختن به چگونگی نیل به معنویت از مهمترین مباحث تاریخ عرفان و مکاتب می باشد که به این طریق می توان آگاهی لازم از اندیشه های رواج یافته در پس برخی از آنها را کسب نمود و بدین جهت نوشته ی پیش رو در صدد تبیین چیستی و چگونگی اثرگذاری مواد مخدر در عرفان های مخدرگونه ی پرورش یافته در عالم اسلام خواهد بود تا شاید به این ترتیب افراد جامعه در هنگام شنیدن تبلیغات این سبک از عرفان ها با تأمل بیشتری به آنها نگریسته و با عواقب حاصل از آن آشنا شوند.

## روئیای عارفانه در پندار برخی مسلمانان

پس از ظهور منجی و آخرین پیامبر الهی حضرت محمد(ص) در منطقه ی شبه جزیره ی عربستان و هدایت آن مردمان به وسیله ی کتاب الهی یعنی قرآن، مردمانی که به این کتاب مقدس و آموزه های آن پیامبر اعتقاد یافتند و در صدد تسلیم شدن در برابر فرمان های آن برآمدند را مسلمان نامیدند.

این مسلمانان بر حسب سعی در تسلیم شدن در برابر آن فرامین به این عنوان مسمی شده و روزگار آنها با فراز و نشیب های متعددی که از دوران بعثت تا رحلت پیامبر الهی صورت پذیرفت سپری شد.

در این مرحله از دین اسلام، فرامین الهی و دستورات پیامبر اسلام همواره در زندگی مسلمانان موجود بود به نحوی که در برابر هر عملی که پروردگار تصمیم بر حرمت یا حلیت آن داشت، آیه ای را نازل می کرد و مسلمانان آگاه می شدند که بر فرض مثال حکم خوردن کدامین از محصولات حلال و کدامین آنها حرام

است و یا آگاهی پیدا کردند که با چه کسانی می توان ازدواج نمود و با چه کسانی حرمت ازدواج وجود دارد.

از همین قسم بود مسلمانانی که خواهان تقرب به پروردگار بودند و در صدد ایجاد آرامش روحی و روانی الهی بودند و خواستار روش و سلوکی بودند که پا را از روزمرگی فراتر نهاده و به عنوان عبد صالح و نورانی حقیقی برای خداوند تبدیل شوند. به همین ترتیب برای ایشان سوالی پیش آمد که آیا می بایست ایشان از سلوک های عرفانی خود ساخته که از سوی خدا نازل نشده باشد تبعیت کنند؟

در پاسخ، قرآن کریم فرمود:

و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا  
فَأَتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ<sup>۱</sup>

پس چه نوعی از سلوک عرفانی مد نظر خداوند بود؟

در پاسخ، آیاتی برای ایشان نیز نازل شد که عرفان الهی و مسیر نور و کمال را برای ایشان معرفی می کرد و فرمود:

---

<sup>۱</sup> و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نداشته بودیم گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آن را رعایت نکردند از این رو ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداششان را دادیم و بسیاری از آنها فاسقند (حدید/۲۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>۱</sup>

و این شد مسیر روشن عرفان الهی که مسلمانان صدر اسلام با آن آشنا شدند و با همین روش بود که در راه خدا جهاد کردند، بازرگانی نمودند، ازدواج کرده و فرزند آورده و به شکل های مختلف زندگی نمودند و آنهایی که بر اساس این آیات حیات کرده و فوت نمودند را قرآن کریم وعده به بهشتش داد.

برخی از همان مردمان بودند که در دنیا بر اساس این آیه شریفه دارای کرامت می شدند چراکه با کسب نور الهی در زمین سیر نموده و چه کسی به گمراهی خواهد رفت حال آنکه خداوند حامی و پشتیبان اوست که نور الهی را به وی عطا نموده؟

و یا در قرآن دستور بر رعایت تقوا بود و ایشان نیز اگر حدود خداوند را رعایت می نمودند صاحب کرامت بزرگ نشستن بر سر سفره ی غیبی الهی نصیبشان می شد چراکه پروردگار می فرمود:

---

<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الهی پیشه کنید و به رسولش ایمان بیاورید تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید و گناهان شما را ببخشد؛ و خداوند غفور و رحیم است. (حدید/۳۸)

وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ<sup>۱</sup>

و چه کسی بی پناه و درمانده باشد در حالی که رزق مادی و معنوی او از ناحیه ی خدای عالم تامین گردد؟

اما این زیبایی ها تا دوران حیات پیامبر الهی بود و پس از فوت ایشان، شاهد به ظهور رسیدن نظرات متعدد در ابواب فقه و کلام و زندگی مسلمانان شدیم.

چنانکه در تاریخ آمده است از همان لحظه ی اعلان فوت نبی اکرم، بر سر جانشینی آن جناب اختلاف پدید آمد و هر روز بر گستره ی این اختلاف افزوده شد چراکه این موضوع فراتر از بعد سیاسی رفت و به سایر ابعاد حیات مسلمانان از جمله فقه و کلام ایشان نیز راه پیدا نمود و دیگر بحث از اتحاد حاکمیت سیاسی مطرح نبود و مسلمانان می بایست مسیر و دستورات آیات شریفه را پیدا می کردند و در قبال مسائل مستحدثه ای که در روزگار رسولشان نبود می بایست کسب تکلیف فقهی می کردند و در برابر شبهات دینی و اعتقادی که بر حسب تعامل با سایر ملل و مذاهب بر ایشان به وجود می آمد نیز می بایست پاسخی پیدا

---

<sup>۱</sup> و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند (طلاق/۳۰۲)

می کردند و در همه این امور تعداد زیادی صاحب نظر پدید آمده بود و آنقدر فرع و شاخه از این دین آسمانی پدید آوردند که آن درخت سرو رو به آسمان رفته رفته پیچک ها و علف های هرز، پیرامون آن را فرا گرفت و بسیاری از شاخه های این دین خالص را به زوائد رساند.

یکی از مسائلی که از همان قرن ها ی نخستین اسلام برای مسلمانان به وجود آمد نحوه ی بینش ایشان نسبت به گذار از دنیای فیزیکی به دنیای ماوراء الطبیعه بود.

در توضیح این مطلب می توان گفت هر روز که از تولد اسلام می گذشت با توجه به اینکه در شبه جزیره عربستان، تنوع آراء بسیاری از انواع بت پرستان گرفته تا انواع موحدین از ادیان با یکدیگر مراوده داشته اند، (حال در برخی مناطق بیشتر یا کمتر) و همین آمد و شد ها آهسته آهسته در لایه های مختلف دین اسلام رسوخ پیدا کرد که یا مسلمانان آنها را وارد در زندگی اسلامی خود می کرده و یا آنها را ترد می نمودند اما ناگزیر از این تفکرات سایر ملل و مذاهب بودند و امکان نداشته و نخواهد داشت که انسان ها در میان جوامع بشری زندگی نمایند و کوچکترین تاثیری از ایشان در فکر و ذهن ایشان خطور نکند و مسلمانان نیز از این قاعده مستثنی نبودند.

بله قواعد اصلی و کلی بر طبق آیات و قرآن و روایات پیامبر اسلام بنا نهاده شد اما هر جمعی بسته به آموزش ها و آداب و رسوم خود، نگاه ویژه ای به این قواعد اصلی پیدا نمود.

اندیشه های جدید که از گسترش اسلام با سایر ملل پدید آمده بود را اضافه کنید به آرائی که در شبه جزیره عربستان از اقوام و ملل سابق وجود داشت.

این موارد سبب شد تا همین بحث گذار از دنیای فیزیکی به دنیای ماوراء الطبیعه به اشکال متنوعی ظهور و بروز یابد.

اگر مسلمانان می خواستند به همان آیاتی که ذکر کردیم از باب انجام فرامین الهی پایبند باشند این خود بر طبق وعده ی قرآن کافی بود تا این گذر محقق شود اما متأسفانه برخی در این گذار از اندیشه های وارده از هندوستان تأثیر پذیرفته؛ برخی نیز از تفکرات عرفانی ایرانیان باستان متأثر شده و برخی از یونانیان و حتی برخی از همه ی اینها یک مکتب جدید ساختند.

طبیعی بود که این نگرش های باستانی دارای سابقه ی طولانی بوده که در خود ایشان فروع متعددی از سبک ها وجود داشت که باز این سبب کثرت سبک های وارده در این رشته ی از اسلام می شد.

از انواع شیوه های مراقبه که با ذهن افراد سر و کار دارد گرفته تا روی آوردن به انواع شیوه های مجازات این بدن فانی در این تفکرات موجود بود که هریک می توانست بر اساس گفته های آن استاد به اهدافی برسد.

در این میان برخی از گروه های متمایل به اندیشه ی عرفانی برای تسریع در رسیدن به مقصود خود روی به استفاده از برخی وسایل آورده و از آنها در جهت نیل به کمالشان بهره بردند.

این وسیله که مورد مصرف قرار می گرفت سبب تغییر و دگرگونی در روحیه و اذهان ایشان می شد که معمولاً بسته به نوع آن و طبع و روحیه افراد می توانست شدّت و ضعف به همراه داشته باشد و لذا برخی به سرعت به سر منزل مقصود نائل گردیده و برخی دیرتر.

این وسیله همین موضوعی است که در این کتاب می بایست به آن پردازیم و آن استعمال انواع مخدرها در رسیدن به عرفان مذکور است.

چنانکه در ادامه خواهد آمد برخی از گروه ها و افراد را در میان مسلمانان مشاهده می کنیم که مواد مخدر را یکی از ابزار و شاید مهمترین ابزار سلوک خود قرار داده اند چنانکه:

« صدر الدین محمد دشتکی شیرازی پسر حکیم مشهور غیاث الدین منصور دشتکی در رساله‌یی که در ذمّ شراب و بنگ و غنا نوشته... توضیحاتی درباره حشیشة البنج (گیاه بنگ) که از بوته شاهدانه برّی یا بستانی یا هندی گرفته می‌شود، داده و گفته است که: اهل بطالت و درویشان و قلندران آنرا صرف می‌کنند و می‌پندارند که بیاری آن می‌توان به راستای - تصوّف و شناخت - حق و ارتقاء بمقامات عارفان نائل شد.»<sup>۱</sup>

علامه طباطبایی نیز پیرامون این موضوع، سخنی دارد:

«جماعتی از مشایخ صوفیه در کلمات خود این اشتباه را کردند که طریقه معرفت نفس هر چند که طریقه‌ای است نو ظهور، و شرع مقدس اسلام آن را در شریعت خود نیاورده، الا اینکه این طریقه مرضی خدای سبحان است، و خلاصه این اشتباه این بود که من در آوردی خود را به خدای تعالی نسبت دادند، و دین تراشیدن و سپس آن را به خدا نسبت دادن را فتح باب کردند، همان کاری را کردند که رهبانان مسیحیت در قرن‌ها قبل کرده و روشهایی را از پیش خود تراشیده آن را به خدا نسبت دادند، هم چنان که خدای تعالی ماجرای آنان را نقل کرده و می‌فرماید: "و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا". [۲۷/حدید]

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص: ۱۱۸

اکثریت متصوفه این بدعت را پذیرفتند و همین معنا به آنها اجازه داد که برای سیر و سلوک رسم‌هایی و آدابی که در شریعت نامی و نشانی از آنها نیست باب کنند، و این سنت تراشی همواره ادامه داشت، آداب و رسومی تعطیل می‌شد و آداب و رسومی جدید باب می‌شد، تا کار بدانجا کشید که شریعت در یک طرف قرار گرفت و طریقت در طرف دیگر، و برگشت این وضع بالمال به این بود که حرمت محرمات از بین رفت، و اهمیت واجبات از میان رفت، شعائر دین تعطیل و تکالیف ملغی گردید، یک نفر مسلمان صوفی جائز دانست هر حرامی را مرتکب شود و هر واجبی را ترک کند، کم کم طائفه‌ای بنام قلندر پیدا شدند، و اصلاً تصوف عبارت شد از بوقی و منتشایی و یک کیسه گدایی، بعداً هم به اصطلاح خودشان برای اینکه فانی فی الله بشوند، افیون و بنگ و چرس استعمال کردند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۴۵۸

## علل روی آوردن به مخدر

علل و عوامل به وجود آمدن این نگرش در میان برخی از فرق سلوکی اسلامی را می توان به مواردی تقسیم نمود از جمله:

(الف) سرعت زیاد در رسیدن به هدف و بی خودی از خویشتن.

(ب) فتوا به جواز استعمال برخی مخدرها که به سبب این جواز، برخی از مشتاقان به عرفان، در وادی استعمال آنها قرار گرفته و پس از مشاهده آثاری از اینها به ترویج این نوع مخدرها مبادرت ورزیده اند. به عنوان مثال:

سفیان ثوری که از مشایخ صوفیان و فقیهان اثر خود بود (۹۷-۱۶۱ق) و برخی او را «امیرالمومنین در حدیث» خوانده اند، آشامیدن نبیذ مست کننده را جایز می دانست<sup>۱</sup> و چه بسیار دیده شده است که قائلین به جواز امری، خود و شاگردانشان از آن بهره گرفته و همین سنت در سلسله ی ایشان باقی ماند.

<sup>۱</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۰

ج) یا این پدیده در میان تفکرات کلامی به وجود آمده باشد و از این روی قائل به حلیت و حرمت در اسلام نبودند و صرفاً اسم مسلمان را با خود یدک کشیده اند. به عنوان مثال:

« ابلقیه » که گروهی از «راوندیه» و غالی اهل بیت بوده اند تمام چیزهای حرام را حلال و جایز می دانستند<sup>۱</sup> و تنها اموری که واجب بود را در معرفت امام و نگهداشتن این معرفت خلاصه کرده بودند.

یا در مثالی دیگر « بشیریه » که دیگر از غلاة شمرده شده اند را قائل به اباحه گری دانسته که منکر احکام شرع می باشند.<sup>۲</sup>

د) تسکین دردهای بروز یافته در اجتماع که در ادوار سخت و بحرانی تاریخ همچون حمله مغول به شهرهای ایران پدید آمده بود.

---

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۴

<sup>۲</sup> همان، ص ۱۰۴

## اهمیت شناخت موضوع

اما اهمیت شناخت بحث ما در چند موضوع قابل بررسی می باشد:

(۱) می بایست با انواع شیوه های مطرح شده در تاریخ عرفان آشنا شویم و موضوع این کتاب از اثرگذارترین مباحثی بوده که می بایست به آن پرداخته شود ولی متأسفانه در حد فوق العاده ناچیزی به آن پرداخته اند که حق بحث را ادا نکرده اند.

(۲) شناخت این بحث می تواند افراد را در هنگام مواجهه با اشخاصی که مدعی عرفان می باشند یاری نماید که از شیفتگی و سرسپردگی به آنها بر حذر باشد چراکه شیوه ی بهره گیری از مواد مخدر نه آن است که مارا به سر منزل حقیقی رساند و غفلت از دانستن احوال و چگونگی بسیاری از مدعیان تا به امروز سبب فسادهای جبران ناپذیری شده است که می بایست هرچه سریعتر از آنها پیشگیری شود؛ چنانکه می بینیم چه بسیار افرادی که پس از فوتشان، ملجأ و مأوای برخی از

افراد شده اند حال اینکه حقیقت دوران حیات ایشان چیز دیگری بوده است. به عنوان مثال در « روزنامه خاطرات عین السلطنه » که پیرامون بخشی از وقایع دوره قاجار می باشد آمده است:

« در سر قبر آقا میرزا حسن شیخ الاسلام قبه و بارگاهی ساخته، گنبد را کاشی کاری نموده کانه یک امامزاده واجب التعظیمی. و واقعا چیزی نخواهد گذشت که امامزاده حسن حقیقی خواهد شد. این آدم شب و روز مست عرق و تریاک، چرس و بنگ بود و شاید یک ساعت در تمام ماه و سال هوش نبود. انواع فسق و فجور را مرتکب [شد] و برای احدی پوشیده نبود. اینک امامزاده شده.»<sup>۱</sup>

۳) دانستن احوال هر گروه و تفکری پیش از ورود به جمع ایشان در حکم اخطار به احتیاط لازم است که افراد خود را آماده نمایند که چه اموری در انتظار ایشان می باشد همانند مسافری که پیش از رفتن به سفر از شرایط آب و هوایی و وجود موانع احتمالی دیگر، اطلاع حاصل می کند تا مبادا سفرش را با خطر همراه سازد.

۴) به یک موضوع اعتقادی - ذهنی نیز می توان دست یافت چراکه برخی از مواد مخدر مورد استعمال، چون در نزد برخی فقها استعمالشان حرام نبوده و از طرفی بسیاری از افراد به دنبال جایگزینی تقریبی با خصوصیات مشروبات الکلی بوده اند

<sup>۱</sup> روزنامه خاطرات عین السلطنه، ج ۸، ص: ۶۴۴۸

به این قبیل مواد روی آورده و در ادامه اعتیاد پیدا می کردند. پیرامون این موضوع «کاری» در سفرنامه خود (۱۶۹۴ میلادی) می نویسد:

« ایرانیان افیون نیز به کار می برند، قانون مذهبی ایران استعمال مشروبات الکلی را به علت مستی آوردن آنها حرام کرده است، درحالی که مستی و تخدیر افیون لطیف تر و طولانی تر از مشروبات الکلی است ... عده‌یی از ایرانیان در شبانه‌روز معادل نیم درهم تریاک استعمال می کنند، در صورتی که خوردن یا کشیدن یک پانزدهم این مقدار برای یک نفر اروپایی مرگ آور است»<sup>۱</sup>

و نیز آورده اند:

« مردم خیره بنگ را به سایر مخدرات ترجیح می دهند و علت اینکه زیاد حریص و مشتاق آن هستند برای این است که با استعمال آن می خواهند از مشروبات الکلی و شراب که در مذهب اسلام تحریم شده اجتناب نمایند.»<sup>۲</sup>

۵) حکم شرعی که در باب مخدرها وجود دارد نیز حائز اهمیت می باشد چرا که در این باب با جست و جو در منابع حدیثی با برخی از روایات مواجه می شویم که اگرچه سند قابل اطمینانی نداشته اما ممکن است به عنوان قرینه در استخراج حکم شرعی از آنها بهره برد؛ همانند:

<sup>۱</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۲۳۴

<sup>۲</sup> سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، ص: ۲۰۸

۱. نهی رسول الله عن کُلِّ مُسْکِرٍ و مُقْتَرٍ<sup>۱</sup>

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: از هر مست کننده و سست کننده ای، منع کرد.

۲. رسول الله صلی الله علیه و آله: أَلَا إِنَّ كُلَّ مُسْکِرٍ حَرَامٌ، وَ کُلَّ مُخَدِّرٍ حَرَامٌ، وَ مَا أَسْکَرُ کَثِيرُهُ حَرَامٌ قَلِيلُهُ، وَ مَا خَمَرَ الْعَقْلَ فَهُوَ حَرَامٌ<sup>۲</sup>

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: بدانید هر مست کننده ای حرام است، هر ماده تخدیرگری حرام است، و آنچه بسیارش مست کند، اندک آن نیز حرام است، و آنچه عقل را زایل می کند، حرام است.

۳. سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى أُمَّتِي يَأْكُلُونَ شَيْئاً اسْمُهُ الْبَنْجُ، أَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ وَهُمْ بَرِيُّونَ مِنِّي<sup>۳</sup>

زمانی بر امتم خواهد رسید که چیزی بنام بنج می خورند. من از آنها بری و آنها از من بری و هستند.

۴. مَنْ أَكَلَ الْبَنْجَ فَكَانَ مَا هَدَمَ الْكُعْبَةَ سَبْعِينَ مَرَّةً، وَكَانَ قَتَلَ سَبْعِينَ مَلَكًا مُقَرَّبًا، وَكَانَ قَتَلَ سَبْعِينَ نَبِيًّا مُرْسَلًا، وَكَانَ أَحْرَقَ سَبْعِينَ مُصْحَفًا، وَكَانَ مَا

<sup>۱</sup> سنن أبي داود: ۳/ ۳۲۹/ ۳۶۸۶

<sup>۲</sup> كنز العمال: ۱۳۲۷۳

<sup>۳</sup> مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۸۵

رَمَى إِلَى اللَّهِ سَبْعِينَ حَجْرًا، وَهُوَ أَبْعَدُ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ مِنْ شَارِبِ الْخَمْرِ  
وَأَكْلِ الرِّبَا وَالزَّانِي وَالنَّمَّامِ.<sup>۱</sup>

هر آنکه بنج بخورد، همانند آن است که هفتاد بار خانه کعبه را ویران کند، هفتاد فرشته را به قتل رساند، هفتاد پیامبر مرسل را شهید نماید، هفتاد مصحف را به آتش کشد، هفتاد سنگ بطرف خداوند پرتاب نماید. چنین کسی از شرابخوار، رباخوار، زانی، نمّام و سخن چین دورتر است.

۵. سَلِّمُوا عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى وَلَا تُسَلِّمُوا عَلَى أَكْلِ الْبَنِّجِ.<sup>۲</sup>

به یهودی و مسیحی سلام کنید ولی به استفاده کننده از این مواد سلام ننمائید.

نکته دیگر در ارتباط با این روایات این است که اگر آنها را صحیح بدانیم ارزش تاریخی این روایات مبنی بر وجود و استعمال بنگ در شبه جزیره عربستان نیز حائز اهمیت می باشد.

<sup>۱</sup> مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۸۶

<sup>۲</sup> همان، ج ۱۷، ص ۸۶

## تاثیر مواد مخدر بر عملکرد مغز

چنانکه امروزه به قطع و یقین بر همگان مسجل شده است، مواد مخدر بر عملکرد سیستم مغز اثرگذار می باشند و همین امر سبب بروز حالات غیر عادی در افراد شده که بر حسب شرایط مختلف می توانند شدت و ضعف به همراه داشته باشند.

این تاثیر مخدر بر مغز بر حسب نوع هر یک از مواد مورد استعمال، متفاوت می باشد، مثلا در مورد حشیش که مورد استفاده بسیاری از فرقه ها و گروه ها بوده است می خوانیم:

« وقتی که حشیش کشیده می شود، از راه ریه وارد خون می شود و به همه قسمتهای بدن می رود. مواد شیمیایی متعدد در حشیش به گیرنده ها در نواحی از مغز که با لذت، حافظه، تفکر، تمرکز و آگاهی از زمان مرتبط هستند میچسبند.

دو نوع اصلی مواد شیمیایی در حشیش:

(۱) یک گروه به نام کانابینوئیدها، که به نظر می رسد اثرات دلپذیرتری را به شما می دهند.

احساس آرامش، شاد بودن، خواب آلودگی، رنگ ها واضح تر ظاهر می شوند و موسیقی صدایی بهتر پیدا می کند.

(۲) THC ، که به نظر می رسد توهم، اضطراب و پارانویا ایجاد می کند.

معمولاً این احساسات زیاد طول نمی کشند- هرچند که حشیش می تواند تا چند هفته در سیستم بدن بماند. استفاده طولانی مدت می تواند شما را افسرده و کم انگیزه کند.<sup>۱</sup>

اما سایر مواد مخدر نیز نقش خاص خود را ایفا کرده اند که یکی از مهمترین حالتی که برای استعمال کننده های آنها به دنبال داشته اند ایجاد نشگی بوده که در عرفان های کاذب می توانست یاری رسان آنها باشد:

---

<sup>۱</sup> حشیش و سلامت روان / [www.rcpsych.ac.uk](http://www.rcpsych.ac.uk)

« مواد مخدر چگونه در مغز انسان احساس سرخوشی و نشنگی ایجاد می کنند؟ بیشتر انواع مواد مخدر به طور مستقیم یا غیر مستقیم سیستم با سرازیر کردن مقادیر زیادی از دوپامین، مدار احساس لذت در مغز را هدف قرار می دهند.

دوپامین یک فرستنده عصبی است که در قسمت هائی از مغز که حرکات بدن انسان، احساسات، درک و شناخت، انگیزه و احساس لذت و سرخوشی را تنظیم می کند وجود دارد.

تحریک شدن بیش از اندازه این سیستم باعث می شود که از رفتارهای عادی خود احساس لذت کنیم. حالت های سرخوشی و نشنگی که مصرف کنندگان مواد مخدر خواستار آن هستند به این ترتیب در مغز آنها ایجاد شده و به آنها یاد می دهد تا مصرف مواد مخدر را تکرار کنند...

پس از مصرف برخی از مواد مخدر، میزان دوپامینی بین ۲ تا ۱۰ برابر بیشتر از احساس رضایت خاطر و لذت طبیعی در مغز آزاد می شود. در برخی از مواقع آزاد شدن دوپامین در مغز تقریباً بلافاصله پس از آغاز مصرف مواد مخدر

صورت گرفته و تاثیر آن به مراتب بیشتر از حالت سرخوشی طبیعی باقی می ماند. احساس سرخوشی و رضایت خاطری که مصرف مواد مخدر در مغز انسان ایجاد می شود به حدی زیاد است که احساس رضایت خاطر ناشی از رفتارهای طبیعی همچون خوردن و روابط جنسی در برابر آن بسیار ناچیز است. تاثیر احساس سرخوشی بسیار شدید ناشی از مصرف مواد مخدر باعث می شود تا افراد به مصرف مواد مخدر ادامه دهند. به همین علت است که برخی از دانشمندان می گویند مصرف مواد مخدر کاری است که ما به خوبی آنرا یاد می گیریم<sup>۱</sup> « ... همان طور که ملاحظه میشود ترکیبات افیونی، الکل، باربیتوراتها و نیکوتین مستقیماً در VTA اثر کرده و فعالیت سیستم پاداش / لذت را افزایش می دهند. بعضی از ترکیبات مانند کوکائین، آمفتامین مواد افیونی، نیکوتین و الکل اثر تحریکی مستقیم بر هسته اکومبیس نیز دارند.

این اثرات توسط هر واسطه شیمیایی یا مکانیسمی که باشد باعث افزایش میزان دوپامین در فضای سیناپسی ناحیه اکومبیس می شود.

---

<sup>۱</sup> دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی استان زنجان / zums.ac.ir

---

علاوه بر این اثرات سیستم های مختلف ناقلهای شیمیایی به طرق غیر مستقیم

نیز بر مسیر لذت/ پاداش مغز اثر می گذارند»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> مقاله اعتیاد و ناقل های شیمیایی مغز، ص ۷

**نکته مهم:** تنها یک نکته باقی می ماند و آن اینکه شاید بتوان فارغ از آن دسته ای که دلیل قطعی بر توهم زا بودن آنها اقامه شده است، وجه دیگری که حکم بر عدم توهم بر آن ها بار شود روزی پیدا شود همچون خواب و رویا که برخی از انواع آنها حکم بر صحت و وقوع امری واقعی داشته و خواهند داشت.

## بحث لغوی و اصطلاحی

شناخت معنی هر واژه به این سبب که در هنگام مراجعه به تواریخ و کتب اشعار می توان معنا و مراد نویسنده و سراینده را از باب عوالم روحانی که در پس استفاده از آنها پدید می آید را بیان نماید لازم و ضروری است.

به همین سبب این بخش از کتاب، اختصاص به واژگان استفاده شده در کتب و منابع به شکل عام دارد که تعبیر و یا معنای آنها در مواد مخدّر بوده است و پس از آن به شکل خاص در مواردی که در رؤیای عارفانه به کار رفته است سخن خواهد آمد.

## (۱) افیون

« افیون عصاره خشخاش سیاهست ... افیون لغت رومی است ... به پارسی نارخوک گویند و اصل در او نارکوک است... ابو معاذ گویند افیون عصاره خشخاش مصری است ... به فارسی تریاک و به- عربی لبن الخشخاش نامند و گویند مراد از او شیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید و بهترین او مایل به سفیدی و صاف است که در آب زود حل شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب زود بگدازد و قوی الرایحه باشد... با این همه مرحوم ناظم الاطباء معتقد بوده است که این لفظ چنانکه گمان کرده‌اند مأخوذ از یونانی نیست بلکه مأخوذ از افینا می‌باشد که در زبان سانسکریت بمعنی شیر خشخاش است و آن را هیون و هیون نیز گویند.»<sup>۱</sup>

« در اثرهای پزشکان و داروشناسان اسلامی استفاده از افیون در تهیه بعضی معجونها و مفرّحها توصیه شده اما نه بقصد نشأه و «کیف» بلکه برای دارو و درمان، و گمان می‌رود که استعمال آن در ایجاد لذت از مرده ریگهای دوره مغولان و مقارن همان زمانهایی باشد که بنگ در ایران رائج شده بود، چنانکه بکار بردن «عرق» از دوران تیمور بعد در ایران متداول شده و در عهد صفویان نیز بکار رفت.

<sup>۱</sup> فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار، ص ۳۵

مفرّحی که از شیرۀ کوکنار (افیون) با زعفران و دارچین و بعضی ادویه دیگر بصورت‌های مختلف ترتیب می‌داده و «تریاک» یا «مفرح افیونی» می‌نامیده‌اند، از عهد شاه تهماسب بیعد در ایران بکار برده می‌شد.<sup>۱</sup>

## ۲) بنگ

«بنگ که یک واژه فارسی است بر ماده سبزی اطلاق می‌شود که از برگ شاهدانه و سیکران (بزر البنج) می‌گیرند و در اوستا بصورت بنگهه (بانون غنه) یعنی مخدر و مستی دهنده بکار رفته و هم ریشه است با واژه سانسکریتی «بهنگا» (بانون غنه) و همین کلمه است که در عربی بصورت «بنج» پذیرفته شده است. گویا استعمال این ماده برای کیف و لذت اصلاً از هندوستان آغاز شده باشد چه در آنجاست که سائیده برگ شاهدانه را با آرد و ادویه و «گنجا» آمیخته بنام «بهنگا» برای تخدیر و التذاذ بکار بردند. گنجا یا چرس عبارتست از گرد یا ماده چسبنده‌ی که بر گل شاهدانه می‌نشیند و برای گرفتن آن ماده در هند و ایران روش‌های مختلفی رائجست».<sup>۲</sup>

« بنگ معرب آن بنج است... بنج او دو نوع است دشتی و بستانی و به زبان پارسی او را گوزماثل گویند ... و ابو ریحان گوید بیخ جوزماثل نیست اما عادت

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۱۵

<sup>۲</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص ۱۲۰

طایفه‌ای که بنگ فروشد آن است که قرصها سازند و در وی بیخ جوزمائل بکار برند و آن قرصها را به جوزمائل نسبت کنند ... نوع دیگر سپید است و شکوفه او زرد است و او را بنگ سپید گویند و عرب بنج ایض گویند و آنچه شکوفه او زرد است قمیر گویند و این نوع را برگها پهن بود و لون او سبز بود که به سیاهی زند و بر شاخهای او غوزه باشد و تخم بنگ در آن غوزه‌ها باشد (ترجمه صیدنه، ب ۳۰)... بنج ... معرب بنگ فارسی است و به عربی سیکران ... گویند... بنگ ... در پهلوی منگ، شاهدانه کنب [صحیح قنب است]، گردی که از کوبیدن برگها و سرشاخه‌های گلدار شاهدانه گیرند»<sup>۱</sup>

«در کتابهای طبی مسلمانان از حدود سده چهارم هجری بعد، علاوه بر حشیش، نام بنج در جزو سموم ذکر شده است. البته پیش از آن در کتاب السموم منسوب به «جابر ابن حیان» از بنج بعنوان داروی مخدر یاد شده»<sup>۲</sup>

«در منابع زردشتی، مکرر از گیاه طبی هوم که گلهایی زرد دارد، گفتگو شده و دم کرده و عصاره آن را برای درمان به کار می‌بردند... برای بیهوشی از بنگ و شراب استفاده می‌کردند.»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار، ص ۷۳ و ۷۴

<sup>۲</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، بخش ۱، ص ۱۲۰

<sup>۳</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، ص ۷۲۵

« نام «بنگ» یا منگ در اوستاء بصراحت نیامده است تنها واژه ی «بنگه» در وندیداد ویشتها به کار رفته است که برخی از مستشرقان آن را همان بنگ دانسته اند اما «هنینگ» معنای آن را «تباهی» دانسته است. گذشته از «وارداویراف نامه»، «منگ» یا همان «بنگ» در گزیده های زاد سپرم و «بندهشن» نیز به کار بسته شده است.<sup>۱</sup>

« بنگ گیاهی است که در ایران سابقه چند هزار ساله دارد؛ در اوستا از این دارو یاد شده، و در یکی از فصول آن می گوید: اگر کسی به کنیزکی خردسال یا بزرگسال، خواه نامزد شده یا نامزد نشده، نزدیکی کرد و او را آبستن ساخت، نباید آن کنیزک را از شرم مردم با بنگ یا یکی از داروهای دیگر وادار به سقط جنین کند. اگر چنین کرد، مرد و کنیزک و پیرزنی که این دارو را به کار برده بزهکارند. در بعضی از کتب، شوکران با بنج مشته شده؛ برای اینکه گیاه اخیر و تخم آن، مانند بنج و تخم آن بذر البنج (بنگ دانه) مخدر و مسکر است.»<sup>۲</sup>

### ۳) تریاق

« معجونی مرکب از داروهای مسکن و مخدر که به عنوان ضد دردها و سموم بکار می رفته و در ترکیبش عصاره های گیاهان خانواده شقایق و خشخاش به کار

<sup>۱</sup> مقاله: ورق الخیال در آیین قلندری (گزارش گفتاری از شمس تبریزی)،

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۳، ص ۲۱۳

می‌رفته است (فرهنگ معین). تریاق معرب تریاک و آن دویایی مرکب است معروف که چند ادویه را کوفته و بیخته در شهد آمیزند...<sup>۱</sup>

« تریاق: بکسر اول دویایی است مرکب از اجزاء مختلف که در معالجه‌ی زهرهای حیوانی و امراض سخت استعمال می‌کرده‌اند و یکی از اجزای آن، گوشت افعی است و بحسب انواع و ترکیب آن را، تریاق کبیر و تریاق فاروق و مشرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه می‌گفته‌اند و اصل آن یونانیست و پاریسی تریاک می‌گویند و آن را بمعنی پاد زهر (داروی ضد سم) خواه حیوانی یا معدنی نیز بکار می‌برند.»<sup>۲</sup>

#### ۴) تریاک

« به فتح اول بر وزن افلاک پازهر را گویند و معرب آن تریاق است و افیون را نیز تریاک خوانند...معرب آن تریاق از یونانی Theriaka به معنی (منسوب به سبع، جانور دونده) و در اصل بدین معنی است، ضدّ گزش درندگان (برهان، معین).»<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار، ص ۴۴۸

<sup>۲</sup> شرح مثنوی شریف (فروزانفر)، ج ۱، ص ۱۷

<sup>۳</sup> فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار، ص ۴۴۹

«تریاک عصاره طبیعی دانه‌ها و گرزه خشخاش (کوکنار) است که بی‌هیچ آمیزه‌ای - تنها پس از مالیدن و ورز دادن - مصرف می‌شود. تریاک را یا تدخین می‌کردند و دود آن را می‌کشیدند و یا مقداری از آن را می‌خوردند.<sup>۱</sup>»

«نام افیون یا شیره کوکنار «خشخاش» که اکنون بیشتر به تریاک معروف است، از سه قرن پیش از میلاد، در آثار یونانی و رومی دیده می‌شود»<sup>۲</sup>

«بنابر منابع، نخستین بار در دوره سلطنت سلطان مسعود غزنوی تریاک در ایران به عنوان ماده مخدر به کار رفت. شواهد تاریخی حکایت از آن دارد که تریاک در دوره صفویه عمومیت بیشتری یافت.»<sup>۳</sup>

«مفرّحی که از شیره کوکنار (افیون) با زعفران و دارچین و بعضی ادویه دیگر بصورت‌های مختلف ترتیب می‌داده و «تریاک» یا «مفرح افیونی» می‌نامیده‌اند، از عهد شاه تهماسب بعد در ایران بکار برده می‌شد. غیر از این مفرح جوشانده‌یی نیز از کوکنار و بنگ و حشیش و بعضی ادویه هندی فراهم می‌آمده که به «آب کوکنار» معروف بوده و آن هم از عهد شاه تهماسب بکار می‌رفت و گروهی از

<sup>۱</sup> بیرجندنامه، ص ۶۵۹

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۲۲۹

<sup>۳</sup> روزشمار تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۰۹

رجال درباری و متعینان بدان عادت داشتند و جوشانده سکرآور وحشتناکی بود که استعمال زائد از حد آن بمرگ منتهی می‌شد.<sup>۱</sup>

« بهترین تریاک در رنگ زرد است مایل به روشنی که در آب زود حل شده در آتش سرعت مشتعل گشته، در آفتاب بزودی نرم شده دارای بوی قوی بسیار بوده باشد.

ماده‌ای مخدر و قابض و خواب‌آور و مسکن و کشنده. استعمال تریاک مانع عفونت اخلاط بدن شده، جهت اسهال و زخم معده و روده و سرفه و تنگ‌نفس مفید می‌باشد.

تریاک زکام و نزله و صداع و غش و مالیخولیا را که از حرارت باشد نافع و اگر از رطوبت نیز باشد، از جهت تخدیر مفید می‌باشد.

تریاک روح حیوانی مانند شهوت و غضب و اشتها و تمایلات را به تحلیل آورده بشرط مداومت و نیز مضر شعور و فهم می‌گردد، مگر آنکه سردی و خشکی او را با خوردنی‌های ضد آن باصلاح آورند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۱۵

<sup>۲</sup> طهران قدیم، ج ۵، ص ۲۶۸

## (۵) تنباکو

«[تنباکو]: برگ بوته‌ای است از طایفه «سلانه سمی» و مخدر خوبی است در مزجه اشخاص غیرعادی.

فایده و خواص آن: اثر تنباکو موافق حال و مزاج اشخاص و به حسب کشیدن در هوای جاری و راکد و زمان سیری و گرسنگی متفاوت است.

کشیدن آن به حد اعتدال سبب تحریک شعور و استعداد کار گردیده اعمال هضم را محرک بوده به واسطه ازدیاد ترشحات بزاقی و عصارات معدوی و بالاخره تحریک معوی و حرکت دودی او را زیاد کرده موجب لیت مزاج می‌شود.<sup>۱</sup>

« حقیقت اینست گرچه من درباره این موضوع که آیا توتون بومی ایران است یا از خارج بدین سرزمین وارد شده بررسی و مطالعه زیاد کرده‌ام، یکی از مردان کنجکاو و صاحب اطلاع اصفهانی به من گفت در یکی از کتابهای جغرافیای پارت خوانده است که هنگام خاکبرداری خرابه‌های شهر سلطانیه خم سفالینی یافته‌اند که در آن چندین چپق چوبی با خرده‌برگهای تنباکو همان گونه که ترکها در حلب خرد می‌کنند، وجود داشته است، شخصیت سابق الذکر به همین دلیل بر

<sup>۱</sup> دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ج ۲، ص: ۳۶۴

این باور بود که نخستین بار تنباکو از مصر به ایران آورده شده و بیش از چهارصد سال از آشنایی مردم این سرزمین با تنباکو می‌گذرد»<sup>۱</sup>.

در کتاب عرفان (بخش شامانیسم) به حضور تنباکو در عرفان سایر ملل اشاره می‌کند و می‌نویسد:

« یک وسیله ی مهم دیگر موثر در تخدیر و توهم برای شامن های آمریکا، تنباکوست. به کار بردن چپق در بین شامان های دیگر نیز معمول است»<sup>۲</sup>.

و نیز می‌نویسد:

« ویلبرت مصرف تنباکو را بصورت توتون چپق و یا برگ جویدنی، بسیار قدیمی می‌داند، او بین سرخ پوستان عصر حجر که تنباکوی وحشی یا نیکوتیانا روستیکا (Nicotiana Rustica) را مصرف می‌کردند و سرخ پوستان نوین (Neo - Ind.) که تنباکوی کشت شده (Nicotiana Tabacum) را به کار می‌بردند، فرق می‌گذارد... شامانهای تنباکو برای آنکه در سخن گفتن با ارواح صدای ملایم داشته باشند با دود کردن و مکیدن تنباکو و نوشیدن عصاره آن و مخلوط کردن تنباکو با گیاههای دیگر، در تارهای صوتی خود به نحوی تغییر

<sup>۱</sup> سفرنامه شاردن، ج ۲، ص ۷۰۷

<sup>۲</sup> عرفان، بخش اول-شامانیسم، ص ۱۴۲

ایجاد میکنند که حتی گاهی ممکن است صدای خود را از دست دهند. این کار ماهها ممکن است به طول انجامد و با درد و زجر توأم است.

مهم ترین هنر شامانها را دید فوق طبیعی می دانند. آنها معتقدند که می توانند درون بیمار را ببیند و این دید را به وسیله تنباکو به دست می آورند. شامانهای توکان (tucan) سیگار را به عنوان چشمان خود به کار می گیرند. در بسیاری از قبایل معتقدند که دید نفوذی شامان موجب شهود می گردد و او به رؤیای صادق دست می یابد... در بسیاری از قبایل سرخ پوست آمریکای جنوبی تنباکو را یک نوع غذا می خوانند و کشیدن سیگار را «خوردن دود» مینامند. سیگار غذای روح است. همچنین دود غذای موجودات مافوق الطبیعه است که در حقیقت غذای مقدس است.<sup>۱</sup>

## ۶) چرس

« مدت خیلی است که ازبکها در ایران کشیدن چرس را معمول کرده اند ... در دماغ، اثرهای مختلف دارد، گاهی مسرت بخش و زمانی حزن انگیز است.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۲۳۹

## (۷) حشیش

«این را باید دانست که استعمال حشیش که از برگ گیاه شاهدانه (شاهدانج) بدست می‌آید، از دنیای قدیم یعنی از دوران آکادیان و بابلیان و آشوریان و مصریان کهن معمول بود، منتهی در آرام کردن دردها و در درمان‌هایی که حاجت بتخدير داشت. در کتیبه‌های بابل و آشور سده هشتم پیش از میلاد بنام «کَنابو» یعنی گیاه شاهدانه باز می‌خوریم و این همان واژه‌یست که در پارسی «کنب» و «کنف» و در تازی «قَنَب» شده است.»<sup>۱</sup>

«ظاهراً تخم این گیاه در زمان خسرو پرویز از هند به ایران و عراق و یمن برده شد.»<sup>۲</sup>

## (۸) خشخاش

«خشخاش از دوران بسیار قدیم در مصر علیا کاشته می‌شد و بعد از عهد جنگهای صلیبی زراعت آن در آسیای صغیر رائج گشت و از آنجا به ایران آورده شد و بتدریج در بسیاری از ناحیتهای این کشور که استعداد کافی برای تربیت گیاه یاد شده دارد، پراکند، و آنگاه از این دیار به هندوستان و از آنجا به چین رفت. طرز

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۱۹

<sup>۲</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶۰

استخراج شیره از حقه خشخاش یعنی کوکنار هم در کتابهای کهن پزشکی مانند آثار دیسکوریدوس و جز او مذکور است»<sup>۱</sup>

## ۹) زاد مهران

« زامهران [بدون دال] داروئی است که در نوشدارو کنند (لغت فرس اسدی، دهخدا). زامهران داروئی است که آن تریاک باشد یعنی خاصیت پازهر دارد و در نوشداروها داخل کنند (برهان، دهخدا)... رامهران با راء مهمله (داود انطاکی - بحر الجواهر، دهخدا). در لغت فارسی زامهران و زامرون چون نافرمان و آزریون و بمعنی تریاک پازهر خاصیت ضبط شده و در مخزن رامهران و زامهران و رمهران و زمهران ضبط شده و آن نوعی از ترکیبات افیونی است (بهمنیار، ۱۹۷۰)»<sup>۲</sup>

## ۱۰) شاه داغ

« معرب شاه‌دانه است و هروی واژه شاه - دانه را در اینجا بکار نبرده و در جای دیگر (ذیل جوان سپرم) آورده است: و بعضی طبیبان گویند جوان سپرم شاه‌دانه است (بهم ۹۸، زل ۸۲)... در تحفه حکیم مؤمن نیز از شاه‌دانج در ذیل ماده قنب یاد شده است: قنب به کسر اول و تشدید نون و فتح اول معرب از کنب فارسی

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۱۴

<sup>۲</sup> فرهنگ داروها و واژه های دشوار، ص ۱۸۴

است و برگ او را بنگ ... و حشیش گویند و پوست او را کنب و تخم او را شاه-دانه و شکوفه ... او را چرس خوانند (تحفه، ۲۱۱)...شاهدانه ... گیاهی است از تیره گزنه‌ها ... میوه شاهدانه فندقه و سیاه یا قهوه‌ای رنگ است .. مخلوطی از برگهای کوبیده آن و سرشاخه گلدار وی ... به نام بنگ به بازار عرضه می‌شود... از سرشاخه‌های این گیاه صمغ خاصی بدست می‌آورند که بنام چرس موسوم است و به صور مختلف مورد استفاده قرار می‌گیرد. سرشاخه‌های گلدار بدون برگ و گیاه به نام حشیش به بازار عرضه می‌شده»<sup>۱</sup>

« استعمال بنگ و چرس سکر و بیخودی آورده، فرح و اشتها و نعوظ کاذب می‌آورد.»<sup>۲</sup>

## (۱۱) سبزک

« سبزه، بنگ و حشیش، صراحی شراب».<sup>۳</sup>

## (۱۲) شقایق الانعمان

« شقایق النعمان...چون نعمان بن منذر در خورتق اولاً زرع نموده مسمی به شقایق النعمان گشته و او بری و بستانی می‌باشد شبیه به نبات خشخاش و برگ بستانی از

<sup>۱</sup> فرهنگ داروها و واژه‌های دشوار، ص ۲۲۰

<sup>۲</sup> طهران قدیم، ج ۵، ص ۳۵۰

<sup>۳</sup> دیوان رباعیات اوحد الدین کرمانی، ص ۳۹۱

آن کوچک تر و ثمر دانه اش مثل خشخاش کوچکی و مخدر و تریاق او به غایت قوی السکر (تحفه، ص ۱۶۶).<sup>۱</sup>

### ۱۳) شوکران

« مسیح گوید او بیخ خشخاش سیاه است که از عصاره او افیون حاصل می شود (ترجمه صیدنه، ب ۷۸)... مخدر و مسکن و منوم و دو درهم او قاتل (تحفه، ۱۶۸). شوکران... بتمام داروهای مسکر اطلاق می شود و از این رو صاحب شرح اسماء العقار اشتباها شوکران را مرادف با بنگ سیاه و بنگ سفید دانسته است... میوه شوکران در استعمال داخلی دارای اثر آرام کننده و ضد تشنج است... هروی در جای دیگر (ذیل ماده انفحه) بجای شوکران صورتی از آن را که شبکران است آورده است...»<sup>۲</sup>

### ۱۴) شیره

« سوخته تریاک را که در حقه وافور جمع می شود و یا به جدار درونی آن می چسبد به نسبتی معین با آب شیرین می جوشانند و آن مایع رقیق را از یک پارچه نازک (صافی) می گذرانند و تفاله آن را می گرفتند و مایع صاف شده را آنقدر می جوشانند که آبش تبخیر می شد و قوام می آمد و به صورت یک ماده

<sup>۱</sup> فرهنگ داروها و واژه های دشوار، ص ۲۳۰

<sup>۲</sup> همان، ص ۲۳۵ و ۲۳۶

بسیار غلیظ درمی‌آمد. به این ماده " شیره " می‌گفتند... نشأه و تأثیر تسکینی شیره از تریاک بیشتر است.<sup>۱</sup>

## (۱۵) شیرافکن

« تریاک را با سوخته ای که در حقّه وافور یا نگاری جمع می‌شد به نسبت معینی در مقداری آب شیرین در یک پاتیل (پاتیل) کوچک می‌جوشانیدند و مانند شیره آن را صاف کرده و دوباره جوش می‌دادند تا غلیظ و سفت می‌گشت، وقتی که سرد می‌شد آن را ورز می‌دادند و با ابزاری (مانند دسته هاون) می‌کوبیدند و ضربات سختی بر آن وارد می‌آوردند تا " عمل " می‌آمد. این ماده را شیرافکن (شیرفکه [ن]) می‌نامیدند و اکنون هم می‌نامند<sup>۲</sup>»

## (۱۶) فلونیا

« فلونیا ترکیبی از تریاک و بنگ و مواد مخدر دیگر بود که به صورت حب می‌ساختند<sup>۳</sup>»

« ترکیب دیگری هم از همین قبیل وجود داشت که بصورت «حب» فراهم می‌آمد مانند حب فلونیا که ترکیبی بود از بنگ و حشیش و آن هم ایجاد سکر شدیدی می‌نمود و گروهی از خلق بدان مبتلا بودند.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> بیرجندنامه، ص ۶۵۹

<sup>۲</sup> همان، ص ۶۶۰

<sup>۳</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۲۳۱

## (۱۷) گیاه

« مخفف گیاه، مجازاً حشیش و بنگ، سبزک».<sup>۲</sup>

## (۱۸) مهر گیاه

« رنگ قهوه‌ای بوی تهوع آور و طعم تند و زننده دارد. کلیه قسمت‌های گیاه نیز دارای اثر مخدر و خطرناک است (زرگری، ج ۲، ص ۴۷۸)».<sup>۳</sup>

## (۱۹) ورق الخیال

« ورق الخیال [ وَرَقُ خَ ] (عِ مرکب) بنگ که به هندی بهنگ گویند. (ناظم الاطباء) (غیاث اللغات) (آندراج). و آن را از برگ شاهدانه گیرند».<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵، ص ۱۱۶

<sup>۲</sup> دیوان رباعیات اوحد الدین کرمانی، ص ۳۹۷

<sup>۳</sup> فرهنگ داروها و واژه های دشوار، ص ۴۱۸

<sup>۴</sup> لغت نامه دهخدا، ذیل واژه ورق الخیال

## افراد و گروه‌های متمایل به رؤیای عارفانه

در این بخش می‌بایست به اشخاص و گروه‌هایی اشاره نمود که تمایل خود را بجهت حمایت یا استعمال از مواد مخدر یا مستی آور بیان داشته و آنها را در کسوت عارف یا صوفی و یا متمایل به این اندیشه‌ها معرفی کرده‌اند.

## (۱) صائب تبریزی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی بزرگترین غزل سرای قرن یازده هجری می باشد که در حدود سال ۱۰۰۰ هجری قمری در تبریز ولادت یافت.

صائب از خاک پاک تبریز است

هست سعدی گر از گل شیراز

پس از سفری که در کودکی با پدرش به اصفهان نمود در آنجا ساکن و پرورش یافت. او پس از مدتی راهی هندوستان شد و خواجه ظفرخان مقدم وی را گرامی داشت اما در سال ۱۰۴۲ به اصفهان باز میگردد و پس از مدتی شاه عباس دوم به وی لقب ملک الشعرائی می دهد.

نشانه ای از اینکه صائب در سلسله های متصوفه یا عرفانی باشد در دست نیست اما اشعارش او را به عنوان شاعری عرفان گرا و یا احیاناً صوفی مسلک معرفی می کند (توجه شود در این عبارات، عرفان مساوی با صوفیه نمی باشد چراکه عرفان، روشی اعم از طریقه صوفیه و غیر آنها می باشد)، چنانکه مشاهده می شود:

گر چه از مردم دنیاست به ظاهر صائب  
طینت خاکی او از گل درویشان است<sup>۱</sup>

—

یا رب از عرفان مرا پیمان ای سرشار ده  
چشم بینا، جان آگاه و دل بیدار ده  
هر سر موی حواس من به راهی می رود  
این پریشان سیر را در بزم وحدت بار ده<sup>۲</sup>

—

چشم حق بین را نگردد کثرت از وحدت حجاب  
نه صدف را گوهر یکدانه می یابیم ما<sup>۳</sup>

—

مرا از قید مذهبها برون آورد عشق او  
که چون خورشید طالع شد نهان گردند، کوکبها<sup>۴</sup>

علی دشتی در این باره می نویسد:

---

<sup>۱</sup> غزل ۱۴۹۴

<sup>۲</sup> غزل ۶۵۸۶

<sup>۳</sup> غزل ۲۶۲

<sup>۴</sup> غزل ۴۶۱

« نکته های دقیقی که در برخی از ابیات او دیده می شود شخص را به یاد گفته های پر مغز و عمیق بسی از مشایخ صوفیه أمثال با یزید بسطامی، امام محمد غزالی، شیخ ابوسعید ابوالخیر می اندازد.»<sup>۱</sup>

پس از این مقدمه، هنگام سخن از اصل موضوع کتاب می رسد و می بایست گفت که او حکایتی می کند از دست شستن از شراب و روی آوردن به قلیان:

« صائب تبریزی شاعر معروف که از عاشقان تنباکو بوده، درباره ترک میخواری و قلیانی شدن خود نیز غزلی ساخته که مطلع آن اینست:

شستم لب پیاله ز آب شراب تلخ  
کردم به دود تلخ قناعت ز آب تلخ

و می نویسد: « روزها است که این سودازده آفرینش و این سیاهنامه قلمرو بینش، گردن طاقت از خط جام و دامن رغبت از شرب مدام کشیده، در حلقه سلسله مویان و دایره سوختگان تنباکو درآمده، مینای می را به طاق نسیان گذاشته و دیده ساغر را نمک فراموشی انباشته ... و از شعله آواز مطرب، به غلغل قلیان قناعت کرده ...»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> مقاله نماد گرایی عرفانی در شعر صائب تبریزی، به نقل از کتاب نگاهی به صائب

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص: ۲۳۴

## ۲) صفی اصفهانی

آقا صفی معروف به صفیا از شعرای اهل اصفهان بود که در جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و مدتی از عمر خود را در درویشی و قلندری گذراند و نهایتاً در هندوستان به دربار «زمانه بیگ مهابت خان» راه یافت و در روزگار اکبرشاه گورکانی به شهرت و عزتی دست یافت. او دارای «ساقی نامه» ای مشتمل بر ۸۵ بیت است و «مثنوی» های دیگری در بحر «خسرو و شیرین» نظامی و «مثنوی» مولوی دارد. او نهایتاً در سال ۱۰۲۸ قمری در کابل درگذشت.<sup>۱</sup>

در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» در ارتباط با او می نویسد:

«صفی اصفهانی (م ۱۰۲۸) ... از بنگیان روزگار بود، این بیت ازوست:

در وقت خمار چون یزیدم

بنگم چو رسید بایزیدم<sup>۲</sup>

اما بنگ در ادبیات فارسی چیست؟

«بنگ... این ماده سبز در فارسی به آن بنگ، چرس، حشیش، سبزه و جبه خضرا...

گفته و می گویند... آن را از گیاه شاهدانه می گیرند.

<sup>۱</sup> دویست سخنور، ص ۱۹۶

<sup>۲</sup> تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵ بخش ۱، ص: ۱۲۵

زان جبّه خضرا خور کز روی سبک روحی  
 هر کس بخورد یک جو بر سیخ زند سیمرخ  
 ز آن لقمه که صوفی را در معرفت اندازد  
 یک ذره و صد مستی یک دانه و صد سیمرخ

بنگ (چرس، حشیش) خواب آور، بی حس کننده، نشأه آور، مکیف، خیال پرور،  
 و هم انگیز و حتی مسکر است»<sup>۱</sup>

«معجون خضراء [نیز]، کنایه از بنگ است، اصولاً بنگ در اصطلاح قدیم فقط به  
 کلمه سبز تعبیر می شده است:

هر گه که من از سبز طربناک شوم  
 شایسته سبز خنگ افلاک شوم  
 با سبز خطان سبزه خورم در سبزه  
 زان پیش که همچو سبزه در خاک شوم<sup>۲</sup>

میرچا الیاده نیز در باب بنگ و فنون شمنی می نویسد:

<sup>۱</sup> بیرجندنامه، ص ۶۶۲

<sup>۲</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۷، ص ۲۴۰

« در هر صورت، خلسه شمنی که با دود بنگ ایجاد می شد در ایران باستان شناخته شده بود. در گائاها به بنگا (بنگ) اشاره ای نمی شود، ولی فروشی - پشت از پورو - بنگا، «دارند؛ بنگ زیاد» نام می برد. در این پشت، گفته می شود اهورامزدا، «بدون خلسه و بنگ» است، و در وندیداد بنگ صورت اهریمنی می یابد. این امر ظاهراً مخالفت کامل باننشگی شمنی را برای ما اثبات می نماید، که احتمالاً توسط ایرانیان و شاید هم به یک اندازه توسط سکوتیاها به کار برده می شد... که ابتدایی ترین روش خلسه، یعنی نشگی با بنگ، نزد ایرانیان باستان شناخته شده بود. هیچ چیزی برخلاف این اعتقادمان نمی توانیم بگویم که ایرانیان دیگر عناصر سازنده شمنیسم - مثلاً، پرواز جادویی (که در میان سکوتیاها تأیید شده است)، یا صعود آسمانی - را می شناختند... اهمیت از خود بیخودشدگی که از بنگ طلب می شود باز هم بواسطه انتشار فوق العاده گسترده این واژه ایرانی در سرتاسر آسیای مرکزی تأیید می شود. در تعدادی از زبان های اوگری واژه ایرانی برای بنگ، بنگا، هم برای نامیدن قارچ آگاریکوس موسکاریوس" که به طور بارزی شمنی است (و به عنوان طریقه مستی پیش از جلسه احضار ارواح یا در طی آن مورد استفاده قرار می گیرد) و هم برای مستی به کار می رود؛ مثلاً مقایسه کنید با، پنخ و گولها، «قارچ» (آگاریکوس موسکاریوس)، پانگا، پانگو موردوینی ها، و پونگو «قارچ»، چرمیس، در میان وگول های شمالی، پنخ «نشگی، مستی» نیز معنا می دهد. سرودهای مربوط به خدایان به خلسه ای اشاره دارند که با مستی با قارچها ایجاد می شود. این حقایق

اثبات می کنند که اهمیت جادویی - دینی مستی برای دستیابی به خلسه دارای منشأ ایرانی است. علاوه بر دیگر تأثیرات ایرانی در آسیای مرکزی، که ما به آن باز خواهیم گشت، بنگا میزان بالای وجهه دینی را که ایران به آن دست یافته بود، نشان می دهد. احتمال دارد که در میان اوگری ها، روش مستی شمنی دارای منشأ ایرانی باشد. اما این امر چه چیزی را درباره تجربه شمنی اولیه اثبات می کند؟ مواد مخدر صرفاً جایگزینی زننده برای خلسه «ناب» هستند...

در مورد سنن عرفانی ایران اسلامی شده مشکل بتوان بین آنچه میراث ملی است و آنچه ناشی از تأثیرات اسلامی یا شرقی است تقسیم بندی دقیقی انجام داد. اما هیچ مشکلی وجود ندارد که تعدادی از افسانه ها و معجزاتی که در تذکره اولیاء ایرانیان یافت می شود به سهم عمومی جادوگری و خصوصاً شمنیسم تعلق دارد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> شمنیسم: فنون کهن خلسه، ص ۵۸۵-۵۹۰

### (۳) گل شاه

« درویش‌مداری بود و بطریق مداریان عمل می‌نمود مدت سی سال پابره‌نه سیاحت کرده اکثر بلاد هند و سند و دکن و پورب و کشمیر و کابل را دیده و در عالم بسیار گردیده بود و در موسم تابستان و زمستان برهنه بودی و بجز لنکوته نداشتی و بنگ بسیار خوردی و حشیش بی حد کشیدی و به چیزی مقید نبودی روزی فقیر از وی پرسید که چرس چیست گفت خاموش که اسرار است و هر که فاش کند مستوجب دار

گفت آن یار کز او گشت سر دار بلند

جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد

نه بینی که اهل اسرار او را نام نبرند و به کنایه کشم کوینند... کسی که بسر اسرار نرسید به حقیقت نرسید و کسی که کشم نکشید طعم معرفت نچشید من لم یذق لم یدر.

فقیر دیگر باره پرسید که بنگ چه باشد در جواب گفت ارباب ذوق در معرفت او سخنان بلند گفته‌اند و در تحقیقات سفته‌اند تو او را ورق الخیال پنداری اگر از خبر «النظر الی الخضر تزید نور البصر» خبر داری بدانی که مراد از خضر اوست و زمرّد سوده کنایه از اوست چه که چشم افعی غم را کور و دشمن اندوه را دور گرداند در این باب بزرگی گفته

در حقّه یاقوت زمرد ریزم  
تا دیده افعی غمم کور شود

...فقیران را همدم و امیران را محرم است و رباعی ملک شمس الدّین هروی بر  
این مطلب شاهد معظم است

هر که من از سبزه طربناک شوم  
شایسته سبز خنک افلاک شوم  
با سبزه خطان سبزه خورم در سبزه  
ز آن پیش که همچو سبزه در خاک شوم»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> بستان السیاحه، ص ۱۸۰ و ۱۸۱

#### ۴) برخی غالیان

غالیان یا غلات عنوانی برای گروه های افراطی می باشند که به تفکراتی که اهل بیت پیامبر را در مرتبه خدایی و یا نبوت می رساندند اطلاق شده است.

تفکرات این چینی را می توان در میان بسیاری از صوفیه شیعه مشاهده نمود به شکلی که می توان بنیان اصلی تفکرات بخشی از صوفیه شیعه را بر غالی گری منطبق و مأخوذ دانست.

لذا آن دسته از فرقی که نام غالی گرفته و اعتقاد بر جواز شرب مسکرات را داشته می توان در موضوع این کتاب جای داد چرا که اندیشه کلامی ایشان منطبق بر سلوکی واقع شده است که حب اهل بیت را کافی در نیل سیر زندگانی و رسیدن به درجات کمال متصور شده اند.

این اندیشه کفایت حب اهل بیت پیوند عمیقی با برخی از بنیادی ترین تفکرات ملامتیه نیز دارد با این تفاوت که ملامتیه در هر دو بخش شیعی و سنی قابل تطبیق بوده و لکن غالی گری وجه غالبش بر شیعیان اطلاق می شود.

اینکه بخواهیم مرزبندی دقیق تری از عقاید غالیان و ملامتیه و صوفیه ارائه کنیم نیاز به نگارش کتابی مستقل دارد و در اینجا به همین مقدار که مراد ما را در ذکر این بحث مشخص نماید کافی خواهد بود.

اما برای مثال از غالیان می توان به «شبک ها» اشاره نمود که فرقه ای کُرد از صوفیه غلاۀ بوده که دارای بسیاری از عقاید ملامتیه اند و نوشیدن شراب را در مذهب خود راه داده اند.<sup>۱</sup>

«شبک ها گروهی از کردها هستند که غالباً در نواحی کردنشین موصل زندگی می کنند و انگلیسی ها شمار آنها را تا ده هزار نفر تخمین زده اند. این گروه از کردها از غلات شیعه محسوب می شوند و مشترکات زیادی با کردهای اهل حق دارند... آنها اعتقاد دارند که دوستی با حضرت علی هر گناهی را نابود می کند»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۱

<sup>۲</sup> مقاله پراکندگی فرق و مذاهب تشیع در کردستان، ص ۹۴

## ۵) برخی فرق صوفیه

چنانکه اشاره خواهد شد در منابع مختلف تاریخی و ادبی سخن از مصرف برخی از مواد مخدر در نزد صوفیه شده است که این اشاره یا به صورت مطلق بوده و نامی از سلسله و فرقه ایشان به میان نیامده و گاهی برخی از منابع اشاره به نام آنها داشته اند.

بنابراین در صورتی که نامی از مطلق صوفیه آمده باشد قاعده اصلی این است که می بایست مراجعه کرد به فرقه های موجود در آن زمان که در دیار نویسنده و شاعر حضور داشته اند تا شناسایی آنها فراهم شود اما مانعی که برای این ارجاع وجود دارد این است که در طی تاریخ همواره سلسله ها و فرق متعددی از صوفیه در شهرهای گوناگون حضور داشته اند که نمی توان به قطعیت به این امر دست یافت که کدامین از آن فرق، مراد نویسنده و شاعر می باشد و شاید این اطلاق شامل بسیاری از گروه های موجود در آن زمان می شده و ما نمی توانیم این موضوع را اثبات یا رد کنیم.

لذا همین مقدار که اشاره به مصرف مواد مخدر نزد ایشان شده را بازگو خواهیم کرد و در بخش های دیگر آنچه به صراحت بیان شده را نیز نقل خواهیم نمود.

به عنوان مثال در این باب آورده اند:

« درست است که صوفیه خود خراباتی شدن را از خود رهایی می‌خواندند و در زبان شاعرانه خویش گهگاه از شیخ خود به پیر خرابات تعبیر می‌کردند، اما شاعر شیراز برای آنکه به زهد و طامات ریاکارانه آنها نیشخند بزند از خانقاه آنها روی برمی‌تافت و به پیر خرابات پناه می‌برد. در واقع احوال این پیران عصر هم گهگاه از بعضی جهات یادآور خرابات واقعی بود و پیر خرابات. بنگ، که حبه خضرا خوانده می‌شد در بین آنها رایج بود و نیز شراب و افیون.»<sup>۱</sup>

حافظ نیز می‌گوید:

زان حبه خضرا خور کز روی سبک روحی  
هر کاو بخورد یک جو بر سیخ زند سی مرغ  
زان لقمه که صوفی را در معرفت اندازد  
یک ذره و صد مستی یک دانه و صد سیمرخ

« حاصل: به سبب خوردن آن از اولیاء ازرق پوش صرف میشود و شروع میکند به فروختن ولایت و کرامت این بیت تعریضی است به صوفیانی که بنگ می‌خورند.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> از کوچه رندان (در باره زندگی و اندیشه حافظ)، ص ۱۶۵

<sup>۲</sup> شرح سودی بر حافظ، ج ۴، ص ۲۷۵۶

در جایی دیگر پیرامون استعمال افیون در برخی از مجالس سماع صوفیه می نویسند:

« افیون [در عربی لین الخشاش] ترکیبی از شیر و تریاک است. در مجالس سماع گاه برای آسان کردن و تشدید وجد و بی خودی در شراب افیون یا بی هوشانه می ریخته اند. حافظ می گوید.<sup>۱</sup>

از آن افیون که ساقی در می افکند

حریفان را نه سر ماند نه دستار

ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷ ه ق) فقیه، محدث، مورخ و متکلم حنبلی نیز در کتاب «تلبیس ابلیس» می نویسد:

« صوفیان برای برطرف کردن عقل به جای شراب از حشیش و معجون استفاده می کنند و خنیاگری ممنوع را «سماع و وجد» نامیده اند حال آنکه وجد کردن به طوری که عقل را برطرف کند حرام است. خداوند شریعت را از شر اینان حفظ فرماید و دلیلی بر باطل بودن اینان روشنتر از این نیست که دنیاداران و اشخاص

<sup>۱</sup> حافظ شناخت، ص ۶۶ و ۶۷

اهل دنیویات به اینان گرایش دارند همچنانکه به مطربان و رقاصان و آوازخوانان<sup>۱</sup>

در ارتباط با استعمال حشیش در نزد دراویش نیز آمده است:

«ظاهرا در عصر مولانا تعبیر «اسرار» در مورد حشیش رواج داشته است و درویشان ایرانی (فقراء العجم) حشیش را «اسرار» می خوانده اند و حتی سخن معروف ذوالنون مصری را که به لحاظ تداول برآلسنه و شهرت، گاه، در حد حدیث نبوی تلقی می شده است: صدور الأحرار قبور الأسرار، حمل بر کشیدن حشیش می کرده اند.

عجلونی در کشف الخفا که ویژه احادیث مشهوره است این عبارت را نقل کرده است و می گوید: این سخن، سخن ذوالنون مصری است، همانگونه که ابویم آن را روایت کرده است.

نجم گوید: و من این نکته را یادآور شدم زیرا در میان درویشان ایرانی و امثال ایشان که معتاد به حشیش و برش اند چنین مشهور شده است و اینان نام «اسرار» را بر حشیش نهاده اند. و این سخن را هم بر آن حمل کرده اند و آن را بسیار بالا می برند، از فرط جهلی که ایشان را در خیالات می افکند.

<sup>۱</sup> تلخیص ابلیس، ص ۳۵۹

اصطلاح اسرار، در دوره های بعد، گسترش بسیاری یافته و در قرن نهم که دیوانهای نقیضه پردازی رواج گرفته است، در مقابل «دیوان اطعمه» شیخ بُسحق و «دیوان البسه» نظام قاری، یحیی سبیک نیشابوری (متوفی ۸۵۲) دیوانی به نام «أسراری» پرداخته است که به زودی فراموش شده است و در ۸۹۲ که دولتشاه تذکره خود را نوشته است کم یافت می شده است، درباره این دیوان اسراری، دولتشاه میگوید: «سخنان اکابر و استادان را به تضمین در آن نسخه می آورد و این بیت از آن جمله است:

مکن اسرار خالص را به قند و زعفران معجون

به رنگ و بوی و خال و خط چه حاجت روی زیبا را

این بیت بسیار معروف که مصراع دوم آن ضرب المثل شده است. معلوم نیست که سروده کیست.

بستی زدیم و «سر» انا الحق شد آشکار

ما را بدین «گیاه ضعیف» این گمان نبود

و ظاهراً مصراع دوم در اوایل قرن نهم شهرت داشته است و عصمت بخارایی (متوفی ۸۴۰ تا ۸۲۹) آن را در قطعه معروف هجای اسب خویش تضمین کرده است»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> قلندریه در تاریخ، ص ۳۴۲ و ۳۴۳

استاد عبدالحسین زرین کوب در کتاب « ارزش میراث صوفیه » می نویسد:

« صوفیه برای تحریک اعصاب و نیل به حالی که از آن تعبیر به بیخودی میکنند گاه بمواد تخدیر کننده با سکر انگیز متوسل میشده اند.

شاذلیه با قهوه بتحریک اعصاب می پرداخته اند و گویند هم شاذلی مخترع شربت قهوه بوده است و شهر نکا هنوز ازین باب باو افتخار میکند.

بعضی دیگر به بنگ و چرسی می پرداخته اند و برخی هم دست بشراب میزده اند و از این همه قصدشان رهایی از خود و از خودی بوده است با وسائل مصنوعی.<sup>۱</sup>»

و همچنین «یحیی بن احمد باخرزی» از مشایخ کبرویه (متوفی ۷۳۶ ه ق) در کتاب « اوراد الاحباب و فصوص الاداب » که آن را در بخارا تالیف کرده است می نویسد:

« و این چه درین وقت به دور و روزگار تباه ما میشنوی از ذکر شاهد و عشاق این سخن پاکان نیست. اینها را قومی فاجر فاسق که به مجرد دعوی درین راه در آمده اند، نی صورت طاعت و ادب این طایفه دارند و نی حقیقت. این طایفه بجهت لقمه آماده خانقاهها و رباطها یا بجهت دریوزه درها و بازارها تا چیزی

<sup>۱</sup> ارزش میراث صوفیه، ص ۱۱۵

شان بدهند به لباس این قوم در آمده اند. همه کاهلان مست اند عاجز که نه دین دارند و نه همت و نه مروت. خود را به زی مشایخ و سادات سلوک آراسته اند و جامه ها کوتاه کرده و سماع و بنگ و زندقه و کلمات هذیان از خود استخراج کرده را عبادت و سلوک و روش تصور کرده.

و از غایت شر طویت و بدی عقیدت طالب بی ریشان شده و عشاق نام کرده و بجهت صحبت ایشان همه روز با یکدیگر در افتاده. اینها اهل خدا و اهل فقر نیستند، اینها آن طایفه اند که خدای می فرماید: الذین اتخذوا دینهم لعبا ولهواء. هیچ مسلمانی باید که در دین روزگار به ایشان اقتدا نکند و به شیخی که اینها را جمع کند و در این اعمال روا دارد و منع نکند هم اقتدا نکند.

و کسانی که موها را به قصد فتیله ساخته اند و بر بسته و خود را مؤله نام کرده و در سماع به قصد و اختیار نعره می زنند و شید و دیوانه ساری می کنند و خود را به مجانین الهی تشبیه می کنند و شبها در خواب بنگ می خسبند و روز در طلب شهوات معده چون سگ در بازارها می گردند و بانگی میزند و چون خر دشتی در بیابانها می دوند. همه از دام طاعت جسته اند و دریوزه پیشه ساخته: « حمر مستنفره فرت من قسوره ». از عبادات شب و وظایف اوراد روز نصیبه

ندارند و از آداب و معاملات صورت اهل فقر چیزی ندارند تا به علم و معرفت و دقایقی و حقایق خود چه رسد.<sup>۱</sup>

« در حالی که صوفیان مصرع های عارفانه خود را با آواز می خواندند و همان طور که امروزه هنوز هم در کازور دیده می شود خود را به رؤیاهای الهام شده از حشیش می سپردند، پنجاب همواره بیشتر تحت کنترل سیکها قرار می گرفت.<sup>۲</sup>»

«امروز پنجشنبه بیست و ششم ذی القعدة مطابق با «بیست و یکم اسد»، صبح برای وضو ساختن به سطحه رفتیم، معلوم شد دیشب باران مفصلی باریده، و تمام راکبین سطحه و اثاثیه آنها را خیسانیده، نزدیک ظهر رسیدیم به یک قله کوهی که در یمین نمودار بود و ارتفاع آن از سطح دریا به نظر پانصد متر می آمد، طرف عصر کابلی ها در سطحه مشغول کشیدن بنگ و حشیش و وجد و سماع بودند، و اول شب در خن مدتی اشتغال به ذکر و رقص داشتند، تا این که دهانشان کف کرد و یک یک افتادند.<sup>۳</sup>»

<sup>۱</sup> اوارد الاحباب و فصوص الاداب، ص ۱۱۴ و ۱۱۵

<sup>۲</sup> در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۷

<sup>۳</sup> داستان باریافتگان ؛ ص ۱۴۳

## ۶) نقطویه

یکی از اندیشه های عرفانی را نقطویه (اوایل قرن ۹ ه ق) تشکیل داده اند. آنها نیز همانند بسیاری از اندیشه های سبک خود، قائل به جواز خوردن شراب می باشند و بیشتر در لباس دراویش خاکسار به سر می برند.<sup>۱</sup>

نقطویه بر این عقیده اند که نقطه، اصل وجود می باشد و قائل اند که قرآن در سوره فاتحه خلاصه شده است و مفهوم این سوره در بسم الله می باشد و باز مفهوم آن در باء آن است و مفهوم آن در نقطه ی زیر باء است و «علی بن ابی طالب» همان نقطه ی زیر باء بسم الله است.

آنها ولایت را بر نبوت ارجح دانسته و کسی را که به مقام ولایت کلیه رسیده باشد را «بابا» نامیده اند.

پررنگ ترین فعالیت و بیشترین آسیبی که این فرقه داشته را در زمان صفویه و علی الاخصوص شاه عباس اول می توان مشاهده نمود. چنانکه نوشته اند:

«تاریخننگاران صفوی و بسیاری دیگر از مورخان بعدی، بر این اندیشه بودند که شاه عباس باعث رشد و گسترش نقطویان شد تا از آنان به عنوان وسیله ای برای زیر نظر گرفتن خود آنان استفاده کند.

<sup>۱</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۰

حقیقت این است که نقطویان در ۹۹۶ بشارت ظهور موعود نقطوی را می دادند و حتی شاه طهماسب را مهدی می خواندند... پس از کشتار نقطویان در دوره شاه عباس، بقایای آنان - که نتوانستند حکومتی دلخواه بر سر کار آورند - روی به هند نهادند.

تأثیر نقطویان در اندیشه ایرانی وسیع بود، به گونه ای که شمار زیادی شاعر و نویسنده به آن دیار مهاجرت کردند. از جمله این مهاجران، می توان از اینان نام برد: حیاتی کاشانی، علی اکبر تشیبهی، دخلی اصفهانی، زمانی یزدی، کوثری اردبیلی، علی اکبرخان ثانی هروی، حکیم عبادالله کاشانی، فهمی کاشانی، محمد مؤمن ادائی، ملا صبحی مازندرانی و عبدالله یزدی... آنان اکبرشاه را موعود خود خواندند و دربار او را مکان مناسبی برای مناظره و مباحثات ادیان مختلف و نمایندگان آنان یافتند. شریف آملی مهمترین شخصیتی است که به دربار اکبرشاه راه یافت. او برای برانگیختن اکبرشاه به پذیرش آیین نو، از نوشته های محمود پسیخانی گواه می آورد و می گفت که وی پیشگویی کرده است که در ۹۹۰ مردی می آید که براندازنده باطل و برافروزنده دین حق است... سرمد کاشانی، شاعر و صوفی مشهور، یکی از مهمترین طرفداران نقطویان بود. او طرف توجه شاهزاده مغول هند، داراشکوه، بود اما پس از چندی، به سبب عقاید خود، کشته شد»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> دانشنامه جهان اسلام، جزء ۱، ص ۲۷۷۱

## (۷) حشاشین

برخی از محققین و نویسندگان، اسماعیلیان نزاری را از مصرف کنندگان حشیش<sup>۱</sup> دانسته اند:

« ادوارد براون در تاریخ ادبیات خود می‌نویسد که این فرقه را به این علت حشاشین می‌گویند که در مواردی خاص، ماده مخدر حشیش یا بنگ را به کار می‌بردند؛ سپس به ذکر مطالبی که مارکوپولو سیاح معروف قرن سیزدهم در پیرامون احوال فدائیان بیان کرده است، مبادرت می‌کند و می‌نویسد که مسافرت مارکوپولو به ایران مقارن با قدرت هفتمین داعی الموت یعنی علاء الدین محمد بن الحسن بود... وی دره میان دو کوه را از دو سو مسدود ساخته و آن را به باغی بس بزرگ و زیبا مبدل کرده بود که پر از میوه‌های گوناگون بود و هیچکس مانند و نظیرش را نمی‌شناخت؛ در این باغ قصرها و کوشک‌های رفیع، به شیوه‌ی بدیع بنا شده بود که بهتر از آن در خیال صورت‌پذیر نیست و دیوارهای سقف‌ها با آب زر و نقوش دل‌انگیز زینت یافته بود. چشمه‌هایی در آنجا، پر از آب و شیر و شراب و شهد، روان بود و گروه گروه زنان و دختران بس جمیل، که سازهای گوناگون می‌نواختند و نغمه‌های شیرین می‌سرودند و با دل‌انگیزترین حرکات دست‌افشانی و پایکوبی می‌کردند در هر کنار دیده می‌شد، این‌ها همه از آن روی

<sup>۱</sup> اسماعیلیان و مغول، ج ۱، ص ۱۵۲

بود که پیرمرد (مقصود علاء الدّین محمّد است) می‌خواست که پیروانش آن جایگاه را بهشت موعود و فردوس برین پندارند، از این رو کوشیده بود تا آن را بر وفق وصفی که حضرت محمّد (ص) از بهشت کرده بود بیاراید، یعنی باغ زیبا بسازد که در آن جویهای شیر و شراب و شهد و آب از هر سو روان باشد و زنان و دختران بسیار در هر طرف بخرامند و ساکنان بهشت وی، از آن همه اسباب عیش، بهره وافی برند. شکّ نیست که مردمان آن سرزمین، آن باغ را بهشت راستین می‌پنداشتند.

هیچ کس را حقّ آن نبود که بدان باغ درآید مگر کسانی که بدان جا می‌رفتند تا در صف حشیشیان (مقصود فدائیان است) شیخ درآیند. بر مدخل باغ دژی سخت استوار بنا شده بود که در برابر همه جهان پایداری می‌توانست کرد و سواى آن هیچ راهی به باغ نبود؛ پیرمرد جمعی از جوانان آن ملک را که میان دوازده تا بیست سال از عمرشان می‌گذشت و شوق سپاهی‌گری داشتند، در دربار خود نگهداشته بود و با آنان داستان‌ها از بهشت می‌گفت، چنانکه محمّد (ص) به پیروان خود می‌گفت و آن جوانان، چنان به او اعتقاد یافته بودند که اعراب به محمد، سپس پیرمرد هربار چهار یا شش یا ده تن از آنان را پس از آنکه شربتی

خاص می‌نوشتند و به خوابی سنگین فرو می‌رفتند، به درون باغ می‌فرستاد و جوانان چون چشم می‌گشودند خود را در آنجا می‌یافتند.<sup>۱</sup>

« این گروه، چون باغی بدان زیبایی و دل‌انگیزی میدیدند گمان می‌کردند که برآستی در بهشت جای گرفته‌اند، و زنان و دخترکان دلربا نیز در دلجوئی و کامبخشی هیچ دریغ نمی‌داشتند؛ و سرانجام چنان می‌شد که جوانان هرچیز را که مقتضی و مطلوب دوران جوانی است در آنجا مهیا می‌دیدند و هرگز نمی‌خواستند که از آن خلد برین جدا شوند.

آن امیر، که ما او را «پیرمرد» نامیده‌ایم، دربار خود را چنان شکوهمند و پر جلال می‌آراست که جوانان ساده‌دل کوهستانی، فارغ از هرگونه شک و شبهه، او را پیغمبری بزرگ می‌دانستند.

امیر هرگاه می‌خواست که یکی از آن جوانان حشیشی را به کاری خطیر مأمور سازد، فرمان می‌داد تا در باغ همان شربت را به وی بنوشانند و در خواب به دربار بیاورندش. جوان چون از خواب بر میخواست، خود را دور از بهشت، در قصر می‌دید و سخت اندوهگین می‌گشت. سپس به حضور «پیرمرد» برده می‌شد، و در آنجا بگمان آنکه در برابر پیغمبر ایستاده است، سر تعظیم فرود می‌آورد.

---

<sup>۱</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۹، ص ۱۵۳

امیر می‌پرسید: از کجا می‌آئی؟ او در جواب می‌گفت: از بهشت، و آن درست بدانگونه است که محمد در قرآن توصیف کرده است.

شک نیست که این سخن در دیگر جوانانی که در آنجا حاضر بودند و هنوز به بهشت راه نیافته بودند، سخت مؤثر می‌افتاد و شوق و آرزوی لذات بهشتی بر دلشان چیره می‌گشت.

آنگاه «پیرمرد»، چون به کشتن امیری قصد می‌کرد، به وی می‌گفت: برو و فلان کس را بکش، تا چون بازگشتی فرشتگان من تو را به بهشت بازگردانند؛ و نیز اگر کشته شدی باز فرشتگان تو را بهشت خواهند رساند.

«پیرمرد» بدین سان اعتقاد و ایمان آنان را به خود جلب کرده بود، و هر فرمانی که می‌داد، علی‌رغم دشواریها و خطرات بزرگ، به انجام می‌رسانیدند. زیرا می‌خواستند که بار دیگر به بهشت وی بازگردند. و پیرمرد هر کس را که مانع کار خویش می‌دید، بدست این جوانان از میان برمی‌گرفت، و به سبب وحشت و هراسی که در دلها افکنده بود، همه امیران نواحی دیگر باج گزارش شدند تا از آشتی و دوستیش بهره‌ور باشند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۷

داستان مذکور اگرچه نزد برخی محققین با تردید مواجه شده و احتمال اصل وقوع آن را انکار کرده اند اما هنگامی که این داستان را در کنار وقایع حتمی نظیر اندیشه های اخوان الصفا که اتفاقا رابطه ای نیز می توان بین این گروه با ایشان پیدا نمود در نظر بگیریم دیگر جای تردید باقی نخواهد ماند که در آن دوران، چنین تفکراتی موجود بوده و مضاف بر این به صورت سازمان یافته ترویج نیز گردیده است.

مورد دیگری که احتمال صحیح بودن این داستان را تقویت می کند این است که در گذشته برخی تاریخ نویسان و ناقلان تاریخ در نوشته ها و گفتار خود کمی مبالغه را نیز یا به صورت عمدی و یا غیر عمدی که مثلا از سر ذوق زدگی به وجود آمده باشد را چاشنی کار کرده اند چنانکه در سایر متون نیز در برخی موارد با این حالت برخورد می کنیم. حال اگر کسی با این نوع ادبیات آشنا نباشد تصور می کند نویسنده یا ناقل داستان به دروغ و جعل دست زده اما حقیقت این است که اصل داستان صحیح بوده اما ممکن است مقداری بزرگ نمایی در به تصویر کشیدن آن نیز پدید آمده باشد. مثلا حمیری در توصیف اشبیلیه (از مناطق اندلس) می نویسد به خاطر کثرت باغستانهای زیتون و شاخه های درهم پیچیده و بلند و گسترده آن، نور خورشید به هیچ نقطه ای از خاک اشبیلیه نمی تابد و این شهر همیشه سرسبز است.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ تحلیلی آندلس، ص ۲۳

اگر ندانیم که حمیری قصد توصیف حداکثری از اشبیلیه را داشته است ممکن است او را متهم به کذب نماییم چرا که منطقی به نظر نمی رسد که نور خورشید به هیچ نقطه ای از خاک یک شهر و منطقه ی وسیع برخورد نکند.

در ارتباط با بدننامی حشیش نیز آورده اند:

«بتأکید گفته‌ام که حشیش در ایران از تریاک و سایر مواد مخدر بدنام‌تر است و نام آن را به تصریح ذکر نمی‌کنند و در اشاره بدان کنایات و استعاراتی چون «طوطی سبز» و «اسرار» و «سید» و امثال آن آورده می‌شود؛ و نیز یادآور شدم که این سوء شهرت بیش از آنکه مولود زیانمندی حشیش باشد، از بستگی آن با فرقه‌ای ملحد و خوفناک سرچشمه گرفته است... از اینرو استعمال حشیش فقط در یکی از مراتب و درجاتی که فرقه اسماعیلیه داشت معمول بود.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> در قلمروی خانان مغول، ص: ۳۰۷

## ۸) حیدریه

« از زمان شیخ حیدر، پدر شاه اسماعیل، دسته‌یی از شیعیان به نام حیدریه در برخی از ولایات آسیای صغیر ظهور کردند که اعقاب ایشان تا یک قرن پیش نیز به همین نام یا به اسامی رازیّه، سبّیّه و بکتاشیّه باقی بودند.

پیروان طریقت حیدریّه در مذهب خود چندان تعصب داشتند که ثواب کشتن یک سنی را با ثواب قتل پنج کافر حربی برابر می‌شمردند، به عقیده ایشان پیروان تسنن از حریت اسلامی خارج بودند و به این سبب کشتن مردانشان واجب و خرید و فروش زنانشان حلال بود. درباره عقاید پیروان طریقت حیدریّه مؤلف تاریخ انقلاب الاسلام از تواریخ متعدّد زمان، مطالبی نقل کرده است که مضمون قسمتی از آن اینست: «... پیروان طریقت حیدریّه بنگ را آئینه اسرار، و شراب را مهیج عشق، و چرس کشیدن را دم زدن، و شراب خوردن را نشئه‌مندی، و محبوب را آئینه جمال، و بوسه گرفتن را گل چیدن ... و در آغوش کشیدن را آفرینش می‌نامند؛ در اینجا کارهای ناپسند دیگری را نیز به پیروان این طریقت نسبت داده‌اند که نقل آنها مناسب نیست ... در جای سلام و بسم الله و بفرما و تواضع و حرکت و قیام و قعود و دخول و خروج باید «علی» گفت: هر صبح، ۱۱۰ بار علی گفتن و گلبانگ لعن را یک‌بار جاری ساختن واجب.»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> تاریخ اجتماعی ایران، ج ۸، ص ۵۵

نویسنده کتاب «انقلاب الاسلام» نیز در ارتباط با ایشان می نویسد:

« در اویش آن ها کلاه مخروطی هفت ترک سرخ رنگ، بر سر و خرقه چهل وصله دربر می کنند... به عقیده آنان جزئی از اجزاء الوهیت خداوندی به جناب علی علیه السلام حلول کرده و به واسطه همین قوت، باب خیر را کنده است، بعد از آن حضرت نیز آن قوت به جناب سیدالشهداء، و از او به امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و ابوالسادات امام موسی کاظم (علیهم السلام)، و بعد از ایشان به امام ابومحمد قاسم حمزه جدّ امجد شیخ صفی الدین رسیده، اما بعد از امام ابومحمد قاسم حمزه، امامت مقطوع و منقلب به شیخیت شده، و به احمد الاعرابی و از او به جلال الحق حیدر ثانی ( پدر شاه اسماعیل ) حلول کرده است. جلال الحق خواسته است که این قوت را ظاهر سازد اما چون از جانب حق، اجازتی به آن درجه نداشته، به مقصود نرسیده است شاه اسماعیل چون با اجازه یزدان پاک ظهور کرد، قاتلان آباء و اجداد خویش را از میان برداشته و از آن پس مذهب حق را شایع ساخته است، ولی بعد از آن پادشاه، باز مردم به اغوای علمای رسوم به وادی ضلالت افتاده اند. ایشان معتقدند در جای سلام و بسم الله (در وقت حرکات) باید علی گفت، هر صبح، صد و ده بار علی و گلبانگ لعن واجب است».<sup>۱</sup>

بدرالدین محمد بن بهادر بن عبدالله زرکشی (۷۴۵-۷۹۴ق) فقیه، مفسر، اصولی، محدث و ادیب شافعی در اثر خود «زهر العریش فی احکام الحشیش» پیرامون واژگان حشیش و حیدریه می نویسد:

« فصل نخست: در نامگذاری آن و روزگار ظهور آن. پزشکان آن را «قنب هندی» نامند و بعضی ازیشان «ورق شهدانه» گفته اند و به نام «غیرا» و «حیدریه» و «قلندریه» نیز خوانده می شود. گویند که هر ورقی از آن به اندازه انگشتان دست است. گفته اند که ظهور آن بر دست حیدر بوده است تقریباً در سال پانصد و پنجاه و به همین دلیل «حیدریه» نامیده شده است و آن چنان بود که وی روزی به دلیل دلگیری از یارانش سرگشته وار، بیرون آمد و گذارش برین گیاه افتاد. دید که این گیاه بی آنکه هوا جنبشی داشته باشد، در حرکت است پس به خود گفت: این به سبب رازی است درین گیاه. برگی از آن چید و خورد و چون نزد یاران خویش بازگشت ایشان را آگاهی داد که درین گیاه رازی دیده است و بدیشان فرمان داد که از آن گیاه بخورند. بعضی گویند که ظهور آن بر دستی احمد ساوجی قلندری "بوده است. و بدین سبب آن را قلندریه خوانده اند...

فصل سوم در این که حشیش مسکر است و مایه تباهی خرد و آنچه پزشکان همه بر آن اجماع دارند و علمای علم نباتات بر آن متفق اند این است که حشیش مسکر است. یکی از این دانشمندان ابو محمد عبد الله بن أحمد مالقی عتاب " است معروف به ابن البیطار در کتاب خود به نام الجامع لقوی الأدویة والأغذیة هم

می گوید: و از قنّب هندی نوع سومی وجود دارد که به آن قنّب می گویند و جز در مصر آن را ندیده ام و در بستانها آن را میکارند و حشیشه نیز نام دارد و سخت مستی آور است، هرگاه آدمی اندکی از آن، به اندازه درهمی یا دو درهم، به کار برد. اگر کسی در به کار بردن آن افزونی پیشه کند او را تا حد خودبینی (= رعونت) می کشاند. کسانی آن را به کار برده اند و خردشان زیان دیده است و گاه بوده است که مایه مرگ ایشان شده است.<sup>۱</sup>

و آمده است که یکی از مریدان او می گوید: «شیخ ما را فرمان داد تا از برگ آن گیاه بخوریم ما نیز چنین کردیم پس ما را فرمود تا راز این گیاه را از همگان پنهان کنیم و ما را سوگند داد که عامه مردم را از آن آگاه نسازیم و وصیت کرد که آن را از درویشان، نهان نداریم»<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> قلندریه در تاریخ، ص ۳۴۵-۳۴۸

<sup>۲</sup> مقاله ساختار هرمسی در ایران، ص ۱۸۷

## (۹) بکتاشیه

از سلسله های صوفیه و پیروان « حاجی بکتاش ولی» که در آسیای صغیر و منطقه بالکان حضور داشته و خود را مسلمان معرفی کرده اند و به وحدانیت خدا، پیامبری حضرت محمد(ص) و ولایت علی بن ابی طالب(ع) اعتقاد داشته؛ اما این سه را در تثلیثی شبیه به تثلیث مسیحیت عرضه می کنند.<sup>۱</sup>

ظاهرا حاجی بکتاش (در قرن ۸ یا ۹ هجری) از صوفیان ترکمن خراسانی، معروف به بابا و پیروان احمد یسوی بوده است.

سرآغاز واقعی فرقه بکتاشیه، به عنوان یک طریقت سازمان یافته به رهبری « بالیم سلطان» که خواستگاه مسیحی داشته است باز می گردد.

پیروان این طریقت در ۵ دسته ی عاشق، محب، درویش، بابا و خلیفه تقسیم بندی شده اند که از عاشق تا به خلیفه قابلیت صعود داشته اند

جواز نوشیدن شراب و عدم اعتقاد بر انجام دستورات دینی از جمله ی اعتقادات اکثر این فرقه می باشد.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> الصلۃ بین التصوف و التشیع، ج ۲، ص ۳۴۰

<sup>۲</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۰۶

بنا به برخی منابع، این فرقه با ابدالان روم نیز ارتباط داشته به شکلی که در برخی موارد به ایشان ابدالان بکتاشی نیز اطلاق شده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه، ج ۱، ص ۵۲۰

## ۱۰) ابدالان روم

«در قرن سیزدهم م / هفتم هجری، گروهی از درویشان بودند که «ابدالان روم» خوانده می‌شدند که با سر برهنه و پای عریان به سیاحت می‌پرداختند و مثل قلندران چارضرب می‌زدند، لباسی به تن می‌کردند که سینه‌یی گشاده، بالاتنه‌یی تنگ و پایین گشاد داشت و بدون آستین بود و «تنوره» نامیده می‌شد. بدنهای خود را داغ می‌کردند و بر سینه‌هاشان شکل هلال یا ذو الفقار یا اسم حضرت علی (ع) را می‌کوبیدند و بر بازوی خود نقش مار خالکوبی می‌کردند. بر کمر این درویشان معتاد به بنگ، قاشقی بزرگ و بنگدان آویزان بود. کمر خود را با کمربندی می‌بستند و از دسته قاشق، قاپ آویزان می‌کردند برای گدایی کَشکولی همراه داشتند. از نور الهدی معلوم می‌شود که این گروه تا قرن ۱۱ ه / ۱۷ م وجود داشته‌اند. بکتابش، راه این گروه را ادامه داده‌اند. چون در متون کهن، اصطلاح «ابدال مولوی» و «ابدال بکتابشی» استعمال شده است، معلوم می‌شود که این کلمه به معنی «درویش» به کار رفته است. مولانا در اکثر جاهای مثنوی از ابدال بحث می‌کند، اما قصد وی این گروه نیست».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> نشر و شرح مثنوی (گولپینارلی)، ج ۱، ص ۱۲۰

## (۱۱) فقرا

میرسید علی همدانی در ارتباط با فقرای از صوفیه می نویسد:

« نظر در حال پیران و مریدان روزگار کن تا بینی که چگونه شیاطین دکان تلبیس و مکر نام سلاطین فقر بر خود بسته‌اند و اشقیا جامه اولیا پوشیده و مردودان به رنگ مقبولان برآمده و غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین ظاهر کرده شعار ایشان زندقه و الحاد دثار ایشان خدیعه و فساد وجد و حالت ایشان رقص و بازی آداب صحبت ایشان بدعت و بی‌نمازی زینت مجلس ایشان مناقشه و جنگ.

اسرار خلوت ایشان خبثت و بنگ مفاخرت ایشان بتحصيل حرام و گدایی مباحات ایشان به وقاحت و بی‌حیایی و جمعی از جهال عام کالانعام به عشو و تلبیسات این قوم ضال مضل فریفته شدند و ترهات مزوران مخدولان را معاون دواعی نفس و هوا ساختند و اباحت و کفر را طریقت فقر نام کردند و از حقایق احکام دین و اسلام بیگانه شدند و بر پی این گمراهان در تیه ضلالت گمراه گشتند...»<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> احوال و آثار میر سید علی همدانی (شش رساله)، ص ۴۹۳

## (۱۲) قلندریه

« بر ارباب علم و اصحاب حلم پوشیده نماند که سلسله نقشبندیه منسوبست به شیخ بهاء الدین نقشبند بخارائی و آن فرقه را به دو جهت نقش‌بند گویند اول آنکه نقشبند قریه ایست در یک فرسخی بخارا چون شیخ بهاء الدین در آن قریه بود لهذا بدین اسم شهرت نموده مانند سلسله چشتیه چشت قریه‌ایست از قراء هرات چون خواجه احمد از آن قریه برخاست بدین سبب باین اسم معروف شده. دویم مدار طریقت ایشان بذکر خفی و مراقبه است و در این دو چیز جد و جهد تمام بظهور رسانند و تمام عمر خود را بر این دو چیز صرف گردانند...

فقیر می‌گوید که آنچه از آن طایفه دیده و مشاهده گردید آنست که سلسله نقشبندیه متفرق بسه فرقه‌اند اول جماعتی‌اند که موسوم به قلندریه‌اند ایشان رسوم شریعت ندانند و شریعت را از جمله مقیدات خوانند طاعت و عبادت بجا نیارند و نماز و روزه نگذارند نکاح را حرام دانند و مجرد صوری را واجب و لازم شمارند اوراد و اذکار را منکر باشند بنگ بسیار خورند و چرس بسیار کشند خویش را دیوانه خدا می‌دانند همواره سیاحت نمایند... آن طایفه را با اسلام بغیر از اسم مناسبتی نیست و در فقر و فاقه بجز لباس مشابهتی نی.<sup>۱</sup>

در جائی دیگر قلندریه از ملامتیه دانسته شده‌اند:

<sup>۱</sup> ریاض السیاحه، ج ۱، ص ۴۸۲

« قلندران یا قلندریه که از ملامتیه منشعب شده‌اند ازین هم پیش تر رفتند و امور منافی شرع را برای قهر نفس روا داشتند، این طایفه در شعر و ادب فارسی تاثیر فراوان بجا گذاشته‌اند، قلندریات سنایی که در آنها نوعی بی‌پروایی و بی‌اعتنایی بظواهر شرع مشهود است، روش قلندران را منعکس می‌کند، اصطلاحات، می، میکده، پیر مغان، مغ بچه و یا ذکر کلیسا در برابر مسجد و راهب در مقابل واعظ و انتقاد ریاکاری و زهد فروشی و ترجیح باده گساری بر طاعت ریایی آثاری است که از روش ملامتی و قلندری در شعر فارسی رسوخ یافته است، رواج این طریقت دلایل تاریخی دارد که اکنون جای بحث آنها نیست.

قلندران موی سر و صورت را تمام می‌تراشیدند، لباسی مرکب از پوست و پارچه‌های موین و گاهی پوست ببر یا پلنگ بر تن می‌کردند، از ارتکاب منهیات احتراز نداشتند، استعمال بنگ و حشیش و کشکول بدست گرفتن و پرسه زدن از رسوم آنها بود، در پرسه زدن پیارسی سخن می‌گفتند، وصف جامعی از عادات قلندریه در قصیده‌ای از تقی الدین علی بن عبد العزیز مغربی (متوفی ۶۸۴) می‌توان دید.<sup>۱</sup>

« واحدی، شاعر و نویسنده عثمانی، در کتاب مناقب خواجه جهان و نتیجه جان که در اوایل ماه صفر سال ۹۲۹ تألیف کرده است، درباره قلندریه گوید: گروه قلندریه، با وجوه پاک تراشیده، و کلاههای بافته پشمی بر سر و شالها بر دوش که

<sup>۱</sup> شرح مثنوی شریف (فروزانفر)، ج ۲، ص ۷۳۴

برخی عسلی و برخی سیاه است، پرسرور و حبور با خیل و حشم و طبل و عَلم و آهنگ و نغمات و گلبانگ و صلوات ...» او می‌افزاید که قلندران لباس پشمینه را بر تن پوش آراسته ترجیح می‌دهند، ازدواج نمی‌کنند، آسمان را پدر و زمین را مادر انگارند، سبیل و ریش و ابرو و موی سر را عارضی می‌دانند و می‌تراشند، به دیده آنان مسجد و لنگر و کلیسا و جهنم و بهشت فرقی با هم ندارند، شیفته زیبا رویانند. و به تفصیل درباره کثرت سفر آنان و این که خود را همدانی می‌خوانند، بحث کرده است. فقیری قالقاندللی در تعریفات خود که به سال ۹۴۱ هـ / ۱۵۵۴ م تألیف کرده، می‌نویسد که قلندر به بنگ معتاد بودند و در بند هیچ چیز نبودند.<sup>۱</sup>

« سید جزایری به نقل تحلیل فلسفی از اجتماع، به نقل از میر فندرسکی پرداخته است... نماز قلندران نیز ضرب المثل است؛ بدین عبارت که تاکنون « نماز یک قلندر به آسمان نرفته است». در خوردن، تا حد « مرگ» می‌خورند و در گذرگاه‌ها تکلّی می‌کنند، در فسق و شرب خمر و لواط از حد می‌گذرند و حشیش هم از لوازم وجودی آنهاست. آنان از فرق صوفیه به شمار می‌آیند و تازه بهترین این فرقه آن‌هايند! چرا که در عبادات تصنّعی به خرج نداده و با « طاعات» خود کسی را به دام نمی‌اندازند؛ در حالی که اهل عبادات و اذکار و رقص از صوفیان، ضررشان بر مسلمانان بیش تر است؛ چرا که عوام مردم در کار

<sup>۱</sup> نشر و شرح مثنوی (گولپینارلی)، ج ۱، ص ۱۱۷

مذهب، فریب آنان را می‌خوردند، زیرا غنا و رقص در میان آنها، و نیز حضور نوجوانان نیکو صورت، مردم را به سوی آنان می‌کشید.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، ج ۲، ص ۷۷۳

### ۱۳) لعل شهبازیه

لعل شهبازیه از انشعابات فرقه سهروردیه می باشند که در واقع به شریعت بی اعتنا بوده و انتساب ایشان به لعل شهباز قلندر مرندی، مرید شیخ بهاء الدین زکریای مولتانی می باشد.

آن ها نماز نمی خوانند و روزه نمیگیرند و شراب می نوشند و علاوه بر آن به مواد مخدر و مستی آور علاقه دارند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> طریقه چشتیه در هند و پاکستان، ص ۴۶

## (۱۴) روحانیه

روحانیه از فرّق صوفیه می باشند و اعتقاد بر این دارند که انسان روح است و جسم نیست<sup>۱</sup> و نظر به ملکوت آسمان ها داشته و مدعی مجامعت با حوریان می باشند.<sup>۲</sup>

از این جهت که فکر را غایت عبادتشان پنداشته اند به ایشان فکریه نیز اطلاق شده است.

عبدالمنعم حنفی، عرفانیه، صفائیه، حبّیه، زهدیه، صیامیه، نعمیه، حامدیه، متوکلیه و رضویه را نیز از روحانیه شمرده است.<sup>۳</sup>

بعضی از ایشان اعتقاد داشته که « دوستی خداوند بر دل آنان غلبه کرد و گناه سرقت و زنا و شرب خمر از ایشان برداشت، زیرا آنچه را که بردارند همه مال خداست و مال دوست بی اذن دوست حلال باشد. »<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> موسوعة الفرق و الجماعات و المذاهب و الاحزاب و الحركات الاسلامية، ص ۳۸۱

<sup>۲</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۰۵

<sup>۳</sup> موسوعة الفرق و الجماعات و المذاهب و الاحزاب و الحركات الاسلامية، ص ۳۸۱

<sup>۴</sup> فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۰۵

## (۱۵) واصلیه

در کتاب «تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام» که احتمالا در حدود سال ۶۰۰ هجری قمری نگاشته شده است در ارتباط با واصلیه می نویسد:

«فرقت چهارم از صوفیان ایشان را واصلیه خوانند گویند ما واصلیم بحق، نماز و روزه و زکوة و حج و احکام دیگر از بهر آن نهاده اند تا شخص اول بدان مشغول شود و تهذیب اخلاق حاصل کنند و او را معرفت حق حاصل شود و چون معرفت حاصل شد واصل بود یعنی بحق رسیده باشد و چون واصل شد تکلیف از وی برخاست و هیچ چیز از شرایع دین بر وی واجب نبود و جمله محرمات از خمر و زنا و لواط و مال مردم بر وی حلال بود و کسی را بر وی اعتراضی نبود هر چه او کند نیکو بود اگر مادر و اگر دختر و اگر خواهر و اگر برادر و اگر خاله و اگر عمه و اگر پسر خود و اگر از آن دیگری و اگر زن دیگری و اگر دیگری را بر خود افکند جمله او را مباح بود و ازو نیکو باشد، و گویند اگر یکی از ایشان را شهوت غالب شود و از دیگری مجامعت طلب کند اگر او منع کند او نه واصل باشد و منع کفر بود و اگر کودکی با مردی که نه از واصلان باشد اجابت کند و شهوت او براند این شخص بدرجه ولایت برسد و از اولیای کبار باشد زیرا که راحت بواصلی رسانیده باشد و این مذهب و اعتقاد جمله عارفان بود که در زمان

ما اند اگر چه این ساعت عارفان اعتقاد ندارند بگور و قیامت و حشر و نشر و  
گویند عالم قدیمست و این قدر از کفر اعتقاد کرده باشند.<sup>۱، ۲</sup>

---

<sup>۱</sup> تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام، ص ۱۳۱ و ۱۳۲

<sup>۲</sup> تبصره العوام فی معرفه مقالات الانام در حدود سال ۶۳۰ به نگارش درآمده است و در ترجمه عربی این اثر که در همان سده هفتم نگاشته شده نام نویسنده کتاب جمال الدین محمد بن حسین بن حسن رازی آبی وارد شده است.

## (۱۶) خانقاه درویش کوتوال

«از جمله دراویشی که خلوت‌هایی از آنرا جهت سکونت گزیده با چادر و حصیر و گونی و پارچه سرسایه‌ای برای خویش ساخته خانقاهی فراهم کرده با عده‌ای مرید به صرف چرس و بنگ و حشیش و مثل آن می‌پرداختند و مهمترین آنها خانقاه «درویش کوتوال» در حوالی خندق دروازه دولاب بود که قلیانهای حشیش و دوغهای وحدتش<sup>۱</sup> مشهور گردیده، خانقاهش خراباتی که سرسپردگان را روزها و هفته‌ها معتکف آستان می‌گردانید و هنوز هم «کوچه خرابات» که نامش از آن خانقاه گرفته شده بود و قهوه‌خانه‌ای که بعد از او نزدیک خندق بوجود آمد و تا این اواخر مراجعان را با چپق‌های بنگ و دود و دمه‌های مختلف به سیر آفاق و ملکوت می‌کشاند برقرار می‌باشد.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دوغی را که با بنگ و مثل آن ترکیب کرده بکار برند.

<sup>۲</sup> طهران قدیم، ج ۱، ص: ۲۵ و ۲۶

## نتیجه

این دست از عرفان های حاصل از مواد مخدر با توجه به تاثیر مخدری که در آنها وجود دارد سبب بروز حالات غیر طبیعی می شوند و به این جهت که پشتوانه ی اجرائی و عملیاتی از باب غایت نداشته اند فاقد هرگونه کارایی حقیقی می باشند. به عبارت دیگر هرگاه حالات غیر طبیعی که منشأ آن تنها در ذهن باشد و دارای وجود خارجی نبوده باشد نمی توان از آن به عنوان عرفان حقیقی یاد نمود؛ البته عنوان مخدر برای آن ماده از هر چیزی مناسب تر می باشد اما افرادی که دارای اعتیاد به این مواد می باشند و یا لذت های چند ساعته ی برخاسته از این مواد را بدست می آورند به سبب اینکه چهره ی زشت و غیر عادی این عمل را پوشش دهند از واژه هایی نظیر عرفان یاد کرده اند اما باید توجه داشت که این اعمال به سبب فقدان منشأ حقیقی نمی توانند دارای نتایج حقیقی باشند به این عبارت که سخنان و کلام افرادی که از این طرق به نظریه پردازی در باب دین و دنیا روی می آورند کوچکترین ارزشی نداشته و تنها می توان کلام ایشان را در مقایسه با حالت عادی و غیر مصرفی مخدر، سنجید تا اثرگذاری آن مواد بر مغز را مشاهده و مطالعه نمود.

## منابع

### کتاب

۱. شمنیسم، میرچا الیاده، ترجمه: محمد کاظم مهاجری، قم، ادیان، ۱۳۸۷ش.
۲. تاریخ فخری، محمد بن علی بن طباطبا، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۳. فرهنگ داروها و واژه نامه های دشوار، منوچهر امیری، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۳ ه.ش.
۴. دیوان رباعیات اوحده الدین کرمانی، اوحده الدین کرمانی، تهران، سروش، ۱۳۶۶ش.
۵. شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، زوار، ۱۳۶۷.
۶. حافظ شناخت، عبد العلی دستغیب، تهران، نشر علم.
۷. احوال و آثار میر سید علی همدانی (شش رساله)، سید علی همدانی/محمد ریاض، پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۰.

۸. شرح سودی بر حافظ، محمد سودی بسنوی/عصمت ستار زاده، ارومیه، انزلی، ۱۳۵۷.
۹. ریاض السیاحه، زین العابدین شیروانی، تهران، سعدی، ۱۳۶۱.
۱۰. از کوچه رندان(در باره زندگی و اندیشه حافظ)، عبدالحسین زرین کوب، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۲.
۱۱. نثر و شرح مشنوی(گولپینارلی)، عبد الباقي گولپینارلی/توفیق سبجانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
۱۲. مولانا جلال الدین(گولپینارلی)، عبد الباقي گولپینارلی/توفیق سبجانی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳.
۱۳. بستان السیاحه، زین العابدین شیروانی، تهران، احمدی، ۱۳۱۵.
۱۴. بیرجندنامه، جمال رضایی، تهران، هیرمند، ۱۳۸۰ ش.
۱۵. تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، تهران، نگاه، ۱۳۸۲ ش.
۱۶. داستان باریافتگان، احمد هدایتی، تهران، مشعر، ۱۳۸۴.
۱۷. ترجمه تفسیر المیزان، محمدحسین طباطبایی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۱۸. طهران قدیم، جعفر شهری باف، تهران، معین، ۱۳۸۳ ش.

۱۹. سفرنامه های خطی فارسی، گروهی از نویسندگان، تهران، نشر اختران، ۱۳۸۸.

۲۰. فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۳۸۷.

۲۱. تاریخ ادبیات ایران از فردوسی تا سعدی، ادوارد براون، ترجمه: فتح الله مجتبائی و غلام حسین صدری افشار، تهران، مروارید، ۱۳۶۷ ش.

۲۲. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، فردوس، ۱۳۷۸ ش.

۲۳. در قلمروی خانان مغول، آنه ماری شیمل، ترجمه: فرامرز نجد سمیعی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۶ ش.

۲۴. صفویه در عرصه دین فرهنگ و سیاست، رسول جعفریان، تهران، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.

۲۵. سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه، آرمینیوس وامبری، ترجمه: فتح علی خواجه نوریان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷ ش.

۲۶. دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ایرج افشار (گردآورنده)، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۰ ش.

۲۷. روزشمار تاریخ معاصر ایران، حسن فراهانی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵ ش.

۲۸. سفرنامه شاردن، شاردن، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران، فتوس، ۱۳۷۲ش.
۲۹. شمنیسیم: فنون کهن خلسه، میرچا الیاده، ترجمه: محمد کاظم مهاجری، قم، ادیان، ۱۳۸۷
۳۰. مستدرک الوسائل، حسین بن محمد تقی نوری، موسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۳۱. تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، سعید نفیسی، تهران، ۱۳۴۴ش.
۳۲. تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح الله صفا، تهران، ۱۳۶۶ش.
۳۳. دویت سخنور، نظمى تبریزی، تهران، علمی، ۱۳۵۸.
۳۴. تلبیس ابلیس، ابن جوزی، ترجمه: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۳۵. قلندریه در تاریخ، محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۷ش.
۳۶. ارزش میراث صوفیه، عبدالحسین زرین کوب، تهران، آریا، ۱۳۴۴ش.
۳۷. اوراد الاحباب و فصوص الاداب، یحیی باخزری، ج ۲، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ش.
۳۸. اسماعیلیان و مغول و خواجه نصیر الدین طوسی، حسن امین، قم، دایره المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۳۹. دانشنامه اساطیر جهان، رکس وارنر، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، هیرمند، ۱۳۹۵.

۴۰. الصلوة بین التصوف و التشیع، کامل مصطفی شیخی، بیروت، ۱۴۰۲ق/۱۹۸۲م.

۴۱. موسوعه الفرق و الجماعات و المذاهب و الاحزاب و الحركات الاسلامیه، عبدالمنعم حفنی، قاهره، مکتبه المدبولی، ۲۰۰۵م.

۴۲. دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، جزء ۱.

۴۳. تبصرة العوام فی معرفه الانام، سید مرتضی حسنی رازی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۳ش.

۴۴. عرفان بخش اول-شامانیسم، جلال الدین آشتیانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۲ش.

۴۵. طریقه چشتیه در هند و پاکستان، غلامعلی آریا، زوار، ۱۳۶۵

## مقالات

۴۶. ورق الخیال در آیین قلندری (گزارش گفتاری از شمس تبریزی)، مهران

افشاری، آینده، سال هفدهم، آذر تا اسفند ۱۳۷۰، شماره ۹ تا ۱۲

۴۷. طریقت زاهدیه گیلان و تأثیر آن بر جریان تصوف صفویه، عباس پناهی،

پژوهش نامه تاریخ، پاییز ۱۳۸۹، دوره ۵، شماره ۲۰

۴۸. نماد گرایی عرفانی در شعر صائب تبریزی، بهمن نزهت، فصلنامه زبان و ادب، شماره ۳۵، بهار ۱۳۸۷.
۴۹. ساختار هرمسی در ایران، غزال مهاجری زاده، مطالعات عرفانی، بهار و تابستان ۱۳۹۴، شماره ۲۱.
۵۰. توفیق سبحانی و قاسم انصاری، «حاجی بکتاش ولی و طریقت بکتاشیه»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی (دانشگاه تبریز)، سال ۲۸، ش ۱۲۰، زمستان ۱۳۵۵.
۵۱. پراکندگی فرق و مذاهب تشیع در کردستان، کیومرث عظیمی، محمدعلی چلونگر، فصلنامه علمی پژوهشی شیعه شناسی، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۹۱.
۵۲. اعتیاد و ناقل های شیمیایی مغز، زرین دست محمدرضا، تازه های علوم شناختی، سال اول-ویژه نامه، ۱۳۷۸.